

نگارنده پذیرفته است یا نیست. اگر هست در کجا و اگر نیست چرا و چگونه؟ به هر حال وظیفه من به عنوان مؤلف شرح یکایک ابیات شاهنامه این است که موضع خود را برای خوانندگانم روشن کنم. در آن بخش از جامعه فرهنگی که به طور مستقیم یا با واسطه با آن در ارتباطم، به حد کافی از نقدهای شفاهی خواه کاملاً موافق و پذیرنده و خواه صددرصد مخالف و نفی کننده، خواه بی شائبه و خواه غرضمند برخوردار بوده‌ام. شاید از کسانی که کار را می ستایند، انتظار نباشد که نقدی بنویسند اما از کسانی که سخت اثری را رد و نفی می کنند، انتظار می رود دست به قلم ببرند و مغلطه ای را که شارح بر دفتر دانش کشیده است، آشکار کنند.

چون نظری مقابل «شفاهی گویی» دارم، به هدف شناخت بیشتر شاهنامه و شرکت دادن خوانندگان شرح شاهنامه در این مباحث، نظراتم را درباره یک یک موارد یاد شده مکتوب می کنم. متن ذیل، در سه محور مشخص، به نقد «نقد شرح شاهنامه» می پردازد. در بخش یکم روش شناسی آن نقد را مورد بررسی قرار داده و نشان می دهد که چگونه در فقدان حداقل مقدمات روش شناسی نقد، خصصتهای علمی نقد، واپس می نشیند و ردیه قدرت می گیرد (در همین جا بگویم روش مند نبودن در دیگر نقدهای آیدنلو، در شماره های پیشین کتاب ماه ادبیات و فلسفه نیز قابل

مطلبی مضرب درباره «شاهنامه فردوسی: شرح یکایک ابیات و عبارات و...» تألیف نگارنده، در نشریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ۵۳-۵۲، بهمن و اسفند ۸۰ (منتشر شده در خردادماه ۸۱)، صفحات ۹۰-۱۱۳ انتشار یافته است که بررسی آن را با آوردن بندی از پیش گفتار کتاب شرح یکایک ابیات شاهنامه (که از این پس آن را به اختصار «شرح» یا «شرح شاهنامه» می نامم) آغاز می کنم:

این کتاب ادعا ندارد که از کم و کاستی خالی است و حق مطلب را به طور کامل ادا کرده است. هر آنچه در این کتاب نادرست و لغزش پژوهشی شناخته شود، اگر میل به نقد و تصحیح را در دانشوران و شاهنامه شناسان برانگیزد، کتاب گامی چند به هدف خود نزدیک تر شده است، یعنی زمینه شاهنامه پژوهی را در مسیر خود هموارتر ساخته است. (ص پانزده)

آنچه در پاسخ به نوشته ی یاد شده نگاشتم، در ادامه دعوتی است که خود از شاهنامه پژوهان به عمل آوردم و هدفی جز نزدیک تر شدن به «هدف» شناخت روز افزون شاهنامه و هموارتر شدن مسیر شاهنامه شناسی ندارد.

دومین دلیل پاسخ گویی، مربوط است به این دیدگاه حرفه ای نگارنده که «سکوت» یا پاسخ گویی «شفاهی» را در وادی فرهنگ مکتوب شایسته نمی داند. چون در هر حال، موارد طرح شده با از نظر



لغزشهایی هم داشته باشد، گمراه کننده است. چرا که شرح (در مورد این نقد) مشاهده مرحله اول است و به عنوان نخستین شرح یک یک ابیات شاهنامه، تنها با متن و بدون واسطه با آن روبه روست و نقد شرح، مشاهده مرحله دوم است و نه تنها متن را مورد توجه قرار می دهد که اساساً متن را از طریق مشاهده مرحله اول (یعنی شرح) نیز مشاهده می کند. در نتیجه بخشی از تجربه نقدنویس، وابسته به تجربه اولیه ای است که شرح ایجاد کرده است. پس عدول از بدیهیات عالم نقدنویسی - در همه جا به ویژه در نقد شرح - ایجاد شائبه می کند.

هر شرحی از شروح ادبی برخلاف خود ادبیات می تواند از سوی عموم تا خصوص خوانندگان، مشمول صدق و کذب شود. و نقد (در مورد نقد شرح) که اساساً به کشف و بازنگری صدق و کذب شرح (و در موارد دیگر به کشف و بازنگری درونه متن ادبی) می پردازد؛ اگر خود از اصول نقد نظری و عملی تبعیت نکند، عملاً تبدیل به ردیه شده است.

برای پرهیز از اطالة کلام، بحثهای در بایست و گسترده تئوریک مربوط به این زمینه را وامی گذارم و به بدیهی ترین اصول نقدنویسی می پردازم که در نقد یاد شده، نشانی از آن نیست:

ارایه منظم، سیستماتیک و طبقه بندی شده مطالب، تحت عناوین، سرفصلها و تیتراهای مشخص، از اصول اولیه نقدنویسی است. هیچ

مشاهده است و تنها به نقد شرح شاهنامه محدود نیست). در بخش دوم: به طور رده بندی شده به ۱۳۰ موردی که به عنوان نقد، از ۲۵۶۵ شرح بیت دفتر یکم شاهنامه فردوسی مطرح شده است، می پردازم.

در بخش سوم: مقدمه نقد شرح شاهنامه را به لحاظ ویژگیهای نقد علمی وامی کاوم که این خود جمع بندی دو بخش پیش نیز به شمار می رود.

#### بخش یکم:

عدول از اصول اولیه حوزه نقد و بدیهیات نقدنویسی، رفتن از قلمرو بوطیقا به ریطوریکا بیش از انواع آثار تحقیقی و تألیفی که

منتقد حرفه‌ای و متخصصی، مطالب مورد نقدش را از آغاز کتاب، به ترتیب صفحات ارائه نمی‌کند بلکه طرح مباحث مورد نقد، «موضوعی» است، نه براساس صفحه آن کتاب. دسته‌بندی موضوعی مطالب مورد نقد، به نقد محتوایی؛ مشتمل بر نقد معناشناختی، ریشه‌شناختی، لغت‌شناختی و... نقد ساختاری و نقد فرمالیستی و... خشت اول بنای هر نقد اصولی است.

در این نقد، مجموعه‌ای از مطالب، با سطوح متفاوت محتوایی و درجات متفاوت نقدپذیری و حتی پیشنهادهای غیرانتقادی، به ترتیب صفحات کتاب، تفکیک نشده و به گونه‌ای تلبینار شده و انبوه، در کنار هم ردیف شده است و خواننده قطاری ۱۳۰ واگنی حامل مواردی درهم و شبه انتقادی در برابرش گسترده می‌شود که رابطه‌ای منطقی و منظم با هم ندارند، تا هم ارز و ناهم سطح‌اند.

نقد منهای نظام‌مندی و رده‌بندی مطالب، که موضوعات ناهم سطح و ناهم ارز را در کنار هم می‌نهد، چون نویسنده مبنای عرضه مطالب را ترتیب صفحات کتاب دانسته است؛ ۲ احتمال را پیش می‌آورد: نخست گویای این است که نویسنده بدون دانستن اصول اولیه نقد، دست به کار شده است و دومین احتمال این است که متن مورد نظر هدفی در حاشیه نقد و در درون ردیه دنبال می‌کند. و در پی هدف ردیه، در صدد بزرگ‌نمایی موارد نقد و تطویل کلام در چشم مخاطب و نهایتاً ایجاد تأثیر اقناعی ریطوریقایی است.

۱۳۰ موردی که به عنوان نقد، از ۳۵۶۵ شرح بیت، براساس صفحات کتاب ارائه شده است، به این سطوح و طبقات به لحاظ «موضوع» دسته‌بندی می‌شوند:

در ۳ مورد به ریشه‌شناسی می‌پردازد. ۵ مورد به گونه اعراب‌گذاری قوافی مربوط است، در ۶۰ مورد مربوط به حوزه معناشناسی است، ۱۰ مورد اشتباه تایپی و جاافتادگی، ۱۶ مورد ارتباط دارد به حوزه لغت‌شناسی، عبارات کنایی - استعاری و اصطلاحات، در ۲ مورد نکته‌ای اساطیری عنوان می‌شود، چند مورد باقی مانده نیز شامل موضوعات پراکنده است مانند موارد ۳ و ۱۲ و ۱۸ و...

نکته بسیار مهم دیگری که در مورد نقد سجاد آیدنلو بر شرح شاهنامه - و دیگر تقدای وی - باید گفت این است که زبان نقد او مجهز به اصطلاحات فنی و تکنیکی نقد نیست. از امکانات زبانی نقد و شفافیت و صراحت در بایست متون انتقادی برخوردار نیست. حوزه استفاده از فعل مرکب «پیشنهاد می‌شود»، در این نقد، بیش از ۱۲۰ مورد تقدرا، در دامنه ترجیح شخصی نویسنده - از خوانش متن تا برداشت معنا از آن - تا ردیه نویسی پراکنده است و مهم‌ترین آن ۹ موردی که پیشنهاد نویسنده به رفع خطا و تصحیح اشتباهی در متن شرح انجامیده نیز در میان خیل پیشنهادهای سلیقه‌ای و ردیه‌ای ارائه شده است و نویسنده با قطعیت حاصل از دریافت و کشف ناقدانه، با آن موارد برخورد نکرده است و از همان فعل «پیشنهاد می‌شود»، هم برای لغزش استفاده کرده، هم برای ابراز سلیقه فردی‌اش و خواننده را در میان موارد متعدد و ناهمدست و ناهمسان «پیشنهاد می‌شود» سرگردان کرده و خواسته و ناخواسته به بزرگ‌نمایی موارد نقد شرح شاهنامه دست یازیده است.

«پیشنهاد می‌شود» نه تنها از شفافیت نقد بی‌بهره است که اصلاً طرح انتقاد نمی‌کند. با این حال نویسنده آن را بدون استثنا برای موارد گونه‌گون و ناهم ارز نقدش به کار برده است. پس از دسته‌بندی جداگانه موارد نقد، تحت تیترها و سرعنوانهای مشخص، نویسنده می‌بایست وقتی قائل به معنای متعدد برای شرح بیت است، بسته به آنکه معنای موجود در شرح را معنای «اول» می‌شمرد یا نه، به جای «پیشنهاد می‌شود» همیشگی و فاقد شفافیت، براساس نظرگاه

ناقدانه‌اش می‌نوشت: به باور ناقد دلایل... به عنوان معنای دوم می‌نوشت: این معنا... مرجع این معنی می‌تواند معنای دوم/سوم و... خواننده به دلیل رده‌بندی

طریق نقد و نقد از طریق دست نمی‌یابد، همچنان استفاده از فعل تکثیر دامنه‌ای از نظرهای شارح، عملاً متن نقد شده

شاید گفت شارح، از نگاه همسان می‌شمارد ناآگاهی‌اش نسبت به

شارح، ناقد و خواننده لغزش قطعی شارح، ردیه

لازم نیست هر سه فرد یاد باشند. آنچه مهم است این است نقدش بر طرح چه مواردی استوار

شارح می‌داند و در کدام بحث سلیقه اینها را با زبان نقد برخوردار از اصطلاحات

چیزی که آشکار می‌کند ناقد به طرح مواردش نحوه ارائه نقد اوست. از این شکل ارائه تلبینار شده و انبوه، به فقدان

آگاهی ناقدانه، در تدارک و سامان‌دهی متن نقد پی می‌بریم. بر این باورم که توانایی ناقد بر روش‌شناسی نقد، شائبه را واپس

می‌راند. به عبارت دیگر در نقد شرح متن کلاسیک، تنها شناخت منابع کافی نیست. در نقدی که به انگای شناخت محدودی از منابع متن و بدون وقوف به مقدمات روش‌شناسی نقد نوشته شود، عملاً نویسنده

در پی ارائه و اثبات حرف خودش است و مقدمات استدلالش را برای رسیدن به همان دریافت خودش آماده می‌کند.

شگفتا که گذشته از نویسنده نقد، نشریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه که به حوزه نقد اصولی توجه دارد و برپاکنده نشستهای نقد علمی در عرصه فرهنگی است، این موارد را که در سایر نوشته‌های آیدنلو نیز دیده می‌شود، از طریق بخش ویرایش، به وی متذکر نشده است.

می‌دانیم که در «ردیه» نویسنده می‌کوشد، همواره موضعی مقابل موضوع مطروحه، اتخاذ کند و از پیش هم این را می‌داند. باور او را به نظر، شیوه و اصولی خاص، از محتوای جستارنش نمی‌توان دریافت.

چون ردیه‌نویس، از اصول و معیار واحدی پیروی نمی‌کند، و به فراخور موضوع مورد نقد، جایگاهش را تغییر می‌دهد.

برای این مورد از متن نوشته آیدنلو نمونه‌ای می‌آورم. در شماره ۲۴ نوشته‌اش (بیت ۳ کیومرث، ص ۸۰ شرح شاهنامه)، معنایی را از بیت یاد شده گزارش می‌کند که بر معنایی که در شرح شاهنامه ارائه کرده‌ام، مرجح است:

مگر کز پدر یاد دارد پسر بگوید تو را یک به یک در به در در شرح شاهنامه نوشته‌ام: شاید پسری (فرزندی) پدرانش را به خاطر داشته باشد و از آنان جزء به جزء و بخش به بخش برای تو سخن بگوید.

آیدنلو آورده است (تحت عنوان پیشنهاد می‌شود): شاید پسری



برداشتهای خود از شاهنامه و خوانش ذوقی متن، مورد ۱۰۲ را، آن طور که می خواهد، بخواند و نداند، اما سلیقه و ذوق شخصی هیچ کس معیار و سنجه‌ای برای داوری و نقد، آن هم در عالم ادبیات و هنر نیست، پس نمی تواند آن را در متن نقد، با به کارگیری همان «پیشنهاد می شود» خنثای فاقد شفافیت و بدون دقت اصطلاحات فنی نقد به کار ببرد. و اگر بتواند این گونه عمل کند، آنچه نوشته، ردیه است نه نقد. این مورد به خصوص اگر ردیه هم نباشد، بیشتر از یادداشتی که هر کس هنگام مطالعه متنی ممکن است به نظرش برسد و در حاشیه کتابش بنویسد، به شمار نمی آید.

در مواردی از این ۱۳۰ مورد مطرح شده، مشاهده می شود که معنای پیشنهادی نویسنده، برداشت تازه‌ای مبتنی بر نگارش تازه‌ای ارائه نمی کند. همان معناست با الفاظی دیگر. برای نمونه در مورد ۷ (ص ۲۰ شرح شاهنامه) در نقد شرح، معنای دوم شرح شاهنامه را نقد می کند، بی آنکه هیچ اشاره‌ای داشته باشد که ۲ معنا برای آن بیت در شرح ارائه شده است. و شگفت آنکه معنایی را که در برابر گزارش دوم موجود در شرح شاهنامه ارائه می کند، از نظر برداشت و معنا نظیر معنای نخست شرح است.

برای نمونه، در مورد ۹۳، نویسنده در هشت سطر نکته‌ای را توضیح می دهد که در شرح شاهنامه آمده و سطری را هم به این اختصاص می دهد که بگوید این نکته در شرح گفته شده بود، این گونه اطنابها از ویژگیهای ردیه است نه نقد.

نکته دیگر اندر توفیر نقد و ردیه اینکه، نویسنده در ارائه مستندات خود، در ردیه، به هدف رد مطلب گزینشی عمل می کند. در مورد این نوشته بر شرح شاهنامه، نمونه‌هایی از این دست فراوان است. نویسنده در جایی به ترجمه بنداری توسل می جوید، به مثابه سندی غیرقابل انکار. در جایی دیگر چون ترجمه بنداری با بحث اقلانعی اش همراهی نمی کند و در تأیید نکته او نیست، از کنار بنداری می گذرد. در جایی، شاهنامه مصحح خالقی مطلق حجت اوست و در جای دیگر که خالقی مطلق موضوع مورد بحث را تأیید نمی کند، بی هیچ اشاره‌ای از کنار آن می گذرد. در جایی که لازم است ابیات پسین را به تنهایی برای اقتناع مخاطب در نظر می گیرد و در جایی دیگر ابیات پیشین را، اما چه در بسرفت و چه در پیشرفت از بیت مورد بحث، آن قدر حرکت می کند که حرفش را به زعم خود اثبات کند (برای نمونه تک: به بخش دوم این نوشتار که به طور جداگانه به تک تک موارد می پردازد).

### بخش دوم:

ادبیات، آن هم از گونه ناپ، هنری و اصیل اش چون شاهنامه فردوسی، بالاتر از هر قالب تئوریک، سیستم شرح و گزارش و نقدی قرار دارد. آثار ادبی اصیل، پیوسته معانی تودرتویشان را به تعویق می اندازند و در حجمی از ممارست و کار بر متن، ذره ذره رخ می نمایند. شرح و گزارش و نقد و واکاوی آثار ادبی، هیچ‌گاه آخرین و کامل ترین نخواهد بود، چرا که همواره لایه‌ای از لایه‌های معنایی متن از چشم حتی نگرنده متخصص می گریزد. آیا با این همه شرحی که از غزلیات حافظ و نقد شرحی که بر آن نوشته شده است، غزلیات حافظ به شرحی قطعی و غایی رسیده است؟ بدیهی است که خیر. گذشته از آنکه لایه‌های درونی، و حجمی از تجربه هنری که هر واحد متن ادبی حمل می کند، در متنی بیرون از آن ادبیت خلاقه و آفرینشگرانه، یعنی متن شرح و نقد و تحلیل نمی گنجد، تازه هر نسلی نیز نیاز دارد آثار کلاسیک را برای خود بازخوانی و بازگزارش کند. با بیان این اصل می پردازم به بررسی موارد طرح شده در نقد

**شرح شاهنامه:** و آن اینکه هر گونه شرح و گزارش و تحلیل و نقدی که بر آثار ادبی اصیل و ناب صورت می گیرد، از گونه‌ای نقص، محدودیت و تک بعدی بودن (و حتی در صورت چند بعدی بودن معتقدم شرح و گزارش نمی تواند ابعاد متن ادبی را پوشش دهد) رنج می برد و در این قلمرو هیچ نظری از سوی هر پیش کسوت یا پس کسوتی قطعی و غایی نیست.

۱) از ۱۳۰ موردی که به عنوان نقد - از شرح ۳۵۶۵ بیت دفتر یکم شاهنامه - مطرح شد، ۹ مورد را بر شرحهای ارائه شده در شرح شاهنامه، مرجع می دانم. با آنکه در نحوه ارائه آن مشکلاتی دیده می شود، این ۹ مورد (موارد ۲۴، ۴۵، ۴۷، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷) را به نام آقای آیدنلو به بخش استدراکات و بازنگری دفتر یکم، که در پایان دفتر دوم انتشار می یابد (بازنگری هر دفتر، در پایان دفتر پسین منتشر خواهد شد) افزوده می شود.

۲) مواردی که به حوزه معناشناختی مربوط است، در اینجا مورد بررسی قرار می دهم (شماره‌هایی که در ذیل می آید، اولی ترتیبی و دومی شماره موارد نقد شرح شاهنامه است):  
۲۸ سخن هر چه زین گوهراں بگذرد

نیابد بدو راه جان و خرد

(ص ۵ شرح)

پیش از ورود به بحث بگویم، نویسنده «سخن» را با اعراب گذاری دلخواه خود، ارائه کرده است. در حالی که اگر بیت و شرحش را همان طور که می گوید از صفحه ۵ شرح شاهنامه برداشته، باید به اعراب گذاری آن وفادار می ماند، یا به تغییر اعراب و دلایلش اشاره می کرد. در همین جا بگویم، واژه‌های سخن و کهن را در شرح شاهنامه تنها آنجا سخن و کهن اعراب گذاری کردم که با مثلاً بن، مکن و... هم قافیه شده است. در سایر جاها خوانش گونه گویی آن را تحمیل نکردم. چون در این صورت اعراب گذاری گویش دیرین تر، محدود به همین دو واژه نبوده و اجرای کامل و یکدست آن هم در همه جا ممکن نیست. ضمن آنکه در اعراب گذاری برای شرح شاهنامه - با اهدافی که شرح برای مخاطب در نظر دارد - استفاده از گونه گویی مهبجور به ناخوانایی می انجامد. اگر قرار باشد آوانویسی تاریخی واژه‌ها را معیار و ملاک قرار دهیم باید مثلاً «میان» را در همه جا «میان» بنویسیم و بخوانیم و...

مهم تر آنکه آوانگاشت سخن و کهن، وجه غالب گونه‌های گویش این دو واژه هستند که تا امروز نیز باقی مانده‌اند. به عبارت دیگر سخن و کهن گونه‌های گویشی سخن و کهن هستند که فردوسی به تناسب نیاز قافیه‌سازی از هر دو و بسیاری از این دست استفاده کرده است. برخی می پندارند با خواندن گونه‌های گویش کهن، که حتی در شاهنامه گونه دیگر آن وجود دارد، شاهنامه را شاهنامه تر خوانده‌اند.

در شرح آمده است: هر اندازه که درباره نیروی دریافت و ادراک انسان سخن به درازا کشد، باز هم روان و خرد از دریافت چپستی او ناتوان است.

در نقد شرح آمده است: هر سخنی که فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان باشد، روح و روان آدمی نمی تواند آن را دریابد (نویسنده با ۶ سطر دیگر، به توضیح معنای خود، از معنای بیت پرداخته است که چون از ساختار ارائه معنای بیت در شرح شاهنامه بیرون است و توضیحات از گونه شروح بر آثار عرفانی است، بدان نمی پردازم و معنای ارائه شده در برابر شرح شاهنامه را بررسی می کنم).

نویسنده، در معنایی که ارائه کرده، «گوهراں» را «ادراکات حسی انسان» گرفته است و در شرح شاهنامه «نیروی دریافت و ادراک

انسان» آمده است. تا این جا تفاوت چندانی در گزارش «گوهرا» دیده نمی شود. در شرح شاهنامه به طور کلی این گونه بیت برداشت شده است که هر قدر درباره توانایی نیروی دریافت انسان صحبت کنیم، نهایتاً به اینجا می رسیم که نیروی درک انسانی از فهم چستی خدا ناتوان است.

در مورد برداشت موجود در نقد شرح شاهنامه، ابتدا بگویم که تنها سخنی که فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان است، سخن الهی (کلام مقدس) است. مگر آنکه منظور نویسنده از «سخن فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان»، خود خداوند باشد یا سخن درباره خداوند. در این باره نخست بگویم که شرحی که خود به شرح و حدس و گمانه زنی نیاز داشته باشد، شرح نیست و خارج از کارکرد و فلسفه وجودی ارائه شرح و معناست. اگر قرار باشد خواننده، معنایی را بخواند که شفاف نباشد و یک بیت به هشت سطر قابل تأویل تکثیر شده باشد، خود بیت را می خواند. دوم اینکه بنا بر گزارش نویسنده از بیت - می توان پرسید آیا روح و روان آدمی نمی تواند سخن فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان را دریابد یا فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان برایش قابل درک و تصور نیست؟ با این پرسشها می خواهم نشان دهم که معنای ارائه شده در نقد شرح دقیق نیست و بیت درباره «هر سخنی» نیست که فراتر از محدوده ادراکات حسی انسان باشد، بلکه در مورد خود «نیروی دریافت و ادراک انسان» است. سوم اینکه نویسنده معلوم نیست چه طور «جان و خرد» موجود در بیت را به «روح و روان آدمی» گزارش کرده است. چهارم اینکه نمونه ای که نویسنده در تأیید بحثش ارائه کرده است، خود نشان می دهد که او در تبیین فعل و ضمیر بیت مورد نظر، دقت کافی نداشته است. بیتی که او به عنوان نمونه آورده این است:

نیابد بدو نیز اندیشه راه

که او برتر از نام و از جایگاه  
از همین بیت پیداست که فردوسی می گوید اندیشه (نیروی ادراک و دریافت انسان) به او (خداوند) راهی ندارد و ... پس نکته این بیت و بیت بعدش (بیت مورد بحث)، نارسایی اندیشه از راهیابی به «چستی» ایزد است، بحث به «هر سخنی» که فراتر از محدوده ادراکات حسی باشد» مربوط نیست. در بیت مورد نمونه، دوبار ضمیر «او» دیده می شود که به خداوند برمی گردد؛ بنابراین «بدو» در مصرع دوم بیت مورد بحث همچون «بدو» در مصرع نخست بیت نمونه، که پیشاپیش هر دو نیز «نیابد» آمده است به خداوند برمی گردند. بنابراین ضمیر «آن» در معنای نویسنده (روح و روان آدمی نمی تواند آن را دریابد) که به «هر سخنی» برمی گردد و نه به «خداوند» با توجه به معنای بیت پیش و بیت مورد بحث، نادرست است.

۴/۲ از این پرده برتر سخن گاه نیست

زهستی مراندیشه رارهه نیست  
(ص ۸ شرح)  
شرح: فراتر از پرده (پرده دانش) جای گفتار (گفتمان) نیست [چه] اندیشه به بیرون هستی گذر نتواند کرد.  
نقد شرح: بالاتر از آنچه در وصف خدا گفته شد، دیگر جای سخن و توصیفی نیست چرا که برای اندیشه و خرد انسانی راهی به سوی آگاهی از هستی یزدان وجود ندارد.  
به باور نگارنده، معنای نویسنده نقد حتی نمی تواند معنای دوم باشد و منطقاً مردود است. چرا که بیت ۱۵ دیاچه پس از بیت ۱۴ یعنی بیت: توانا بود هر که دانا بود... آمده است. پس از این دو بیت (۱۴ و ۱۵) که به خرد و دانایی و دانش ناظرند از بیت ۱۶ تا ۳۴، گفتار اندر ستایش

خرد آغاز می شود و دو بیت ۱۴ و ۱۵، پیش آغازی برای ستایش خرد به شمار می رود. چون توالی ابیات در نسخ دیگر نیز همچون چاپ مسکو است؛ بنابراین، پس از بیت ۱۲ و ۱۳ که به بودن ایزد و ستایش او مربوط است، فردوسی دوباره به موضوع پیش یعنی «ادراک هستی ایزد» باز نمی گردد، بلکه از بیت ۱۴ موضوع تازه، با محوریت دانش و خرد آغاز شده است و تا بیت ۳۴ نیز ادامه می یابد.

دوم آنکه نویسنده - آن قدر به رد شرح، تحت عنوان «پیشنهاد می شود» تمرکز کرده است که متوجه نمی شود - با برداشتی که ارائه کرده هستی خدا را به دلیل (راهنمایی) عقل رد کرده است. وقتی از بیت برداشت می کند که «برای اندیشه و خرد انسانی راهی به سوی آگاهی از هستی یزدان وجود ندارد»؛ پس باید پرسید متن خردگرا و حماسی شاهنامه، انسان را به چه وسیله باورمند به هستی خدا می بیند؟ اگر اندیشه و خرد انسانی به آگاهی از هستی ایزد راهی ندارد، پس فردوسی نیز گویا همچون مولوی پای استدلالیون را چوبین می بیند و راه دل را پیشنهاد می کند!

۵/۳ زهر دانشی چون سخن بشنوی

از آموختن یک زمان نغنی  
(ص ۱۶، شرح)  
شرح: با هر گونه دانشی که اندکی آشنایی یافتی، آنی از فراگرفتن غافل نمی شوی و نمی آسای.  
نقد شرح: درباره هر دانشی که مطلبی بشنوی، باید که لحظه ای از یادگیری آن سست و غافل نباشی و حتماً آن را بیاموزی.  
«باید» را به واسطه بیت پیش، در این بیت مقدر می داند. به باور نگارنده، این بیت تعلیلی است برای بیت پیشین که به امر می گوید:  
به گفتار دانندگان راه جوی

به گیتی بیوی و به هر کس بگوی  
در این بیت، فردوسی از جاذبه های دانش و آموختن سخن می گوید، نه اینکه امر کند. فردوسی خردگرا، با طرح جاذبه و کشش دانش، معنای امری بیت پیشین را علت مند می کند. ضمناً معنای ارائه شده در شرح، با بیت بعد نیز تأیید می شود:  
چو دیدار یابی به شاخ سخن

بدانی که دانش نیابد به بن  
این دو بیت هر یک، یک ویژگی از عالم دانش را مطرح می کند که دومی (آگاهی از بی کرانگی دانش) پس از آنکه جاذبه های دانش فرد را مجذوب کرد و در آن غرق شد، حاصل می شود. اضافه کنم که ترجمه عربی عبدالوهاب عزام از این بیت نیز، مؤید شرح است که در اینجا توسط نویسنده نادیده گرفته شده است (نک به مورد ۶ نقد شرح شاهنامه).

۷/۴ گهرها یک اندر دگر ساخته

زهرگونه گردن برافراخته  
(ص ۱۹)  
شرح: ۱) [براساس نسخه بدل ۱، ۳: ۲، ف، خا] هریک از این عناصر در دل دیگری آفریده شدند (با هم برآمیختند) و از این نوآفرینی، موجودات از هرگونه، سر به هستی بلند کردند.  
۲) هریک از این عناصر را در دل دیگری آفریده و از آفریدن هرگونه ای از موجودات، قدرت و توانش را نمایان کرده است.  
نقد شرح: آخشبیجان با هم برآمیختند و باعث پدیداری آفریده ها و عناصر گوناگون شدند، نخست درباره معنای ارائه شده در نقد شرح بگویم که شرح جای قلنبه گویی نیست. به جای به کارگیری واژگان مهجور در شرح، نویسنده لازم است برای تکرار مکرر

«پیشنهاد می‌شود» در متن تخصصی نقدش، چاره‌ای بیندیشد و متن نقد را از فقر اصطلاحات فنی نجات دهد. می‌بینیم که نویسنده نقد بر کارکرد شرح و فلسفه وجودی‌اش آگاه نیست، اما به نقد شرح دست یازیده است. وی از واژه مهجور «آخشیمان» در نقد شرح شاهنامه استفاده می‌کند، که انگار اشکال شرح شاهنامه، در وضوح آن است؛ چون کل معنایی که نویسنده در برابر شرح ارائه کرده از نظر برداشت، نه لفظ با معنای نخست شرح همخوان است. نویسنده اصلاً، به وجود معنای نخست اشاره نمی‌کند. اما به نقد معنای دوم می‌پردازد و آن را رد می‌کند، به گونه‌ای که خواننده نقد بیندازد تنها معنای ارائه شده همین است. و با چنین رفتار ردیه‌نویسانه‌ای، این تصور قوت می‌گیرد که به دلیل همانندی برداشت در معنای نخست شرح و معنای نویسنده، وی آن را مسکوت گذاشته است. و حتی متوجه نبوده که معنای یکم، از نظر شارح طبعاً اولویت داشته است. اما درباره نقدی که در ارتباط با معنای دوم ارائه شده، تنها این پرسش را مطرح می‌کنم که چگونه سخن از قدرت نمایی خداوند نیست، وقتی در همین بخش «اندر آفرینش عالم» فردوسی می‌سراید:

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید

بدان تا توانایی آرد پدید

(ص ۱۷)

در همه این بخش، یعنی بازخوانی میتولوژیک آفرینش عالم، قدرت و توان ایزد، در بیانی حماسی در لایه‌های زیرین وجود دارد.

۷/۵ ستاره بر او بر شگفتی نمود

به خاک اندرون روشنایی فزود

(ص ۲۲)

شرح: ستاره بر زمین ناپدید، خاک تیره را روشنی بخشید و شگفتیهای آن را پدیدار کرد.

نقد شرح: ستاره شگفت کاری نشان داد و آن روشن کردن زمین

تیره بود.

نویسنده در توضیح نقدش نوشته است، از این گزارش برمی‌آید که «شگفتی نمودن» را به معنی «چیزهای شگفت‌انگیز را نشان دادن» گرفته‌اند. نخست بگویم که در بخش معنای واژگان و عبارات تصویری و کنایی - که در شرح شاهنامه با دایره توپر سیاه مشخص است - به روشنی «شگفتی نمودن» را بدین معنا آورده‌ام. پس اینکه نویسنده می‌نویسد از گزارش بیت بر می‌آید، درست نیست. مگر اینکه سطور بالای شرح بیت را نخوانده باشد.

اما درباره معنایی که نویسنده نقد ارائه کرده است: آفرینش تمامی این پدیده‌ها و کارکردشان، از نظر انسان، کاری است تعجب‌انگیز و به همین سبب نیز در آغاز متن حماسه، روایتی اساطیری از نقطه صفر هستی (ازل)، هستی ایزد و آفرینش انسان، خرد و عالم را به دوران نخستین شاه پیوند می‌دهد. کلیاتی که در آفرینش عالم، در این بخش آمده است، از آغاز همه از شگفتی انسان نسبت به این پدیده‌ها حکایت دارد. با معنایی که نویسنده نقد ارائه کرده چنین برداشت می‌شود که انگار برای انسان کارکرد و چگونگی کارکرد سایر پدیده‌ها عادی و بیش‌پافتاده بوده است و انسان تنها در مواجهه با نور افشانی ستاره، شگفت‌زده می‌شود پس عمل ستاره را کاری تعجب‌انگیز می‌بیند. این را نیز بگویم که در اینجا نیز نویسنده به ترجمه عربی استناد نکرده است چون معنای او را تأیید نمی‌کند.

۸/۱۶ سرش راست بر شد چو سرو بلند

به گفتار خوب و خرد کار بند

(ص ۲۶ شرح)

شرح: با سخن گفتن نیک و به کار بستن خرد (فرمانبر خرد بودن)

سر او [در میان دیگر آفریده‌ها] همچون سروی بلند افراشته شد. نقد شرح: انسان قامتی افراشته و راست چون سرو یافت و به سخنان نیک و فرمان خرد عمل کرد یا دارای توان سخن گویی و اندیشه شد.

معنای ارائه شده در نقد شرح، میان دو مصرع بیت ارتباط منطقی ایجاد نمی‌کند. در حالی که در معنای شرح، تحقق مصرع نخست منوط است به جامه عمل پوشیدن مصراع دوم. برخلاف نویسنده نقد، معتقدم کل ابیات ۶۰ تا ۶۶، به برتری انسان بر دیگر موجودات، اشارت دارد، اما در همین بیت، برتری انسان را بر دیگر موجودات، مشروط می‌کند. یعنی بنا بر شرح شاهنامه، فردوسی هر انسانی را برتر از سایر آفریده‌ها نمی‌شمارد مگر آنکه به گفتار خوب و خرد کاربند آراسته باشد. در غیر این صورت اولنک الانعام بل هم اضل.

۱۱/۷ نخستین فکرت پسین شمار

تویی خویشتن را به بازی مدار

(ص ۲۸ شرح)

شرح: ای انسان گرچه تو در چرخه آفرینش، آخرین هستی اما در خرد نخستین، پس خود را بیهوده نیندار.

نقد شرح: آن گاه که پروردگار به آفرینش اندیشید، نخستین کسی که در فکرش پدید آمدی، تو (انسان) بودی اما در سلسله مراتب خلقت، آخرین واقع شدی.

نویسنده پیش از ارائه معنای مورد برداشت خود، اصرار می‌ورزد که «نباید» گزارشهای پیشنهادی مقابل شرح شاهنامه را از نظر دور داشت. باید بگویم بحث از نظر دور داشتن مطرح نیست، بحث پذیرش است. معنای ارائه شده توسط نویسنده نقد، برای من قابل پذیرش نیست. نخست به این دلیل که در نقد شرح آمده است «آن گاه که پروردگار به آفرینش اندیشید» در حالی که ما با سروده فردوسی توسی، در ۴۰۰ سال پس از اسلام روبه‌رو هستیم نه با سروده‌های نیچه. شگفت‌آور است که اندیشیدن را در شرح بیت فردوسی به پروردگار نسبت دهیم، تقسیم خدا بر اندیشه و... در نگرش اسلامی سابقه ندارد. دیگر آنکه اندیشه خدا بنا بر قرآن عین کنش اوست که بی‌درنگ رخ می‌دهد: کن فیکون. و میان آنچه او اراده می‌کند و کنش‌اش فاصله‌ای نیست. پس چطور اول پروردگار به آفرینش می‌اندیشد و نخستین کس که در فکرش پدید می‌آید، انسان است اما در سلسله مراتب خلقت آخرین واقع می‌شود؟ گزارشی که در نقد آمده است عملاً صفات و خصوصیات انسانی را به خدا نسبت می‌دهد و بیشتر به شرح سروده‌های نیچه می‌آید تا شاهنامه فردوسی.

نکته دیگر آنکه کل عبارت «آن گاه که پروردگار به آفرینش اندیشید» از مدار بیت بیرون است و در بیت نه از «گاه» سخن می‌رود و نه تصویری از اندیشیدن پروردگار ارائه شده است. در صورتی که نویسنده مایل است این گزارش را به کار ببرد. ضمن اشکالهای یادشده در آن می‌تواند این عبارت را در گروه بگذارد که جدا بودنش از بیت آشکار باشد.

۱۲/۸ چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

شرح: ... زیرا آن صاحب قرآن و وحی، آن پروردگار امر و نهی گفت:

نقد: عجب سخن خوشی گفت...

«چه» در شرح، حرف تعلیل به معنی «زیرا» و در نقد شرح به عنوان قید تعجب عنوان شده است. به باور نگارنده، آنچه صاحب قرآن و وحی می‌گوید (بنابر ابیات پسین و صرف نظر از الحاقی بودن

جزء یا کل این بخش) طرح موضوع جانشینی پس از پیامبر است. بدین ترتیب، بیت پیش (به گفتار پیغمبر است راه جوی / دل از تیرگی ها بدین آب شوی) توصیه است به راه جویی انسان پس از فوت پیامبر، و به وسیله گفتار ایشان، در ارتباط با مسئله خلافت، توصیه به پیروی و راه جویی از گفتار پیامبر و راهنمایی پیامبر در بیتهای بعد که خلفای چهارگانه را مطرح می کند، با این گزارش، معنایی نسبتاً پیوسته می یابد (نسبتاً چرا که اصالت این ابیات از جنبه های گوناگون مشکوک به نظر می رسد).

۱۵/۹ حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تندباد  
(ص ۳۹ شرح)

شرح: یزدان گیتی را همچون دریا آفرید...

نقد شرح: فردوسی (در عالم تخیل و تصویرگری شاعرانه) جهان را همچون دریایی پنداشت و... نویسنده نقد در ادامه توضیحاتش آورده است: «معنای پذیرفته دیگر که نباید نادیده گرفت این است که... بدین دلیل بدیهی معنای مورد پذیرش نویسنده را «نادیده گرفته» که آن را نمی پذیریم. چرا که از نظر من اینکه فردوسی، خود را «حکیم» بنامد بسیار بعید می نماید. این صفتی است که ما، او را بدان متصف می کنیم. اما اینکه او خودش را در متن سروده اش «حکیم» بنامد، از شناسه های ذهنی و کلامی او به دور است. برخی از شاهنامه نویسان «حکیم» را صفت جانشین موصوف «انسان»، (انسان حکیم) گزارش کرده اند که به باور نگارنده (انسان خردمند این جهان را چونان دریایی پنداشت...) قابل قبول تر از گزارش نقد شرح است. ۲۳/۱۰ بیخشد درم هر چه یابد ز دهر

همی آفرین یابد از دهر بهر  
(ص ۷۵ شرح)

شرح: [سپه سالار توس] و ثروتی که می یابد به دیگران می بخشد، از این رواز ستایش مردم بهره مند می شود.

نقد شرح: ... (مصرع دوم) روزگار او را ستایش می کند. در نقد شرح آمده است «دهر» در مصرع دوم - همچون مصرع نخست - به معنی «روزگار» گرفته شود که در این صورت مبالغه بیت نیز افزون تر خواهد بود.

گرچه بیت برداشت نویسنده را نیز برمی تابد، اما از این روی آن را در شرح شاهنامه مورد اعتنا ندانستیم که این بیت، بیستی از قصیده عنصری یا فرخی نیست که آن گونه مبالغه را در ذات خود بهروراند. این بیت، بیستی از ابیات دیباچه شاهنامه است و گرچه دارای محتوایی مدح آمیز است، اما چون حال و هوای آن را با قصیده مدیحه عنصری و فرخی تفاوت می نهم، بیت را منهای مبالغه های آنچنانی گزارش می کنم. اغراق در شاهنامه را در بخش حماسی آن به ویژه در صحنه های نبرد و رزم غالب می دانم نه در مدح فردی حقیقی در زمان فردوسی. به نظرم مبالغه در شاهنامه ناسنجیده، نسبت به هر موضوع و فرد صورت نمی گیرد.

۲۸/۱۱ بگفتش و رازین سخن دربه در

که دشمن چه سازد همی با پدر  
(ص ۹۲ شرح)

شرح: برای سیامک از جزء به جزء نیت اهریمن درباره پدرش سخن گفت.

نقد شرح: [سروش] به کیومرث گفت که دشمن (= اهریمن زاده)، با پدرش (= اهریمن) در چه قصدی است.

به نظر نگارنده، نقد شرح با همه توضیحات طولی که ارائه داده است، نمی تواند درست باشد. زیرا: ۱) در بیت ۲۱ (هشت بیت پیش از

بیت مورد نظر) می خوانیم که در سراسر گیتی هیچ کس دشمن کیومرث نبود مگر «بدکنش ریمن اهریمن». پس دشمن کیومرث، خود اهریمن است و ما تازه در دو بیت بعد (یکی بچه بودش چو گرگ سترگ...) از وجود بچه اهریمن آگاه می شویم. پس دشمن نمی تواند بچه اهریمن فرض شود.

۲) بیت ۲۷ (کیومرث زین خود کی آگاه بود...) پیش از آنکه سروش پیام آیزد را برساند و بیت ۲۸ (چو آگه شد از مرگ فرزند شاه...) که پس از کشته شدن سیامک به دست دیوبچه آمده است؛ هر دو یکی در آغاز حادثه و یکی در پایان آن بر ناآگاه بودن کیومرث از کل ماجرا دلالت دارند. به باور نگارنده این دو بیت، به گونه ای ابیات میانی را، که ناظر بر ناآگاهی کیومرث از ماجرا است، حمایت می کنند.

۳) و اما بیت (سخن چون به گوش سیامک رسید / ز کردار بدخواه دیو بلید) نشانگر این نیست که سیامک پس از کیومرث خبر را شنیده است، بلکه این بیت بیانگر واکنش سیامک پس از شنیدن خبر از سروش است و می خواهد عملکرد سیامک را از شنیدن خبر نشان دهد.

۴) نسخه بدل خ ۲ که به جای بیت مورد بحث آورده است: خبر شد به پیش پسر از پدر / که دشمن چه گوید همی در به در، نیز معنای شرح را تأیید می کند.

به دلایل یادشده، گزارش نقد شرح که تنها به برگردان بنداری متکی است و روابط داستانی کل ابیات را پوشش نمی دهد، مورد پذیرش نگارنده نیست.

۳۱/۲ نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ

گرفتش یکی سنگ و شد تیزچنگ  
(ص ۱۱۱ شرح)

شرح: هوشنگ هوشیار و فرزانه [به مار] نگاه کرد، سنگی برداشت و مار چابک گریخت.

نقد شرح: هوشنگ... سنگی به دست گرفت و نیرومند و شتابان به سوی مار رفت.

باتوجه به اینکه وقتی هوشنگ سنگ را پرتاب می کند (به زور کیانی رهانید دست) مار چابک کاملاً از تیررس او گریخته، معنای ارائه شده در شرح را دقیق تر می دانم. زیرا براساس شرح، تصویر، دقیق تر و سینماتیک تر است. وقتی هوشنگ سنگ را برمی دارد، مار چابک می گریزد (شروع به گریختن می کند) و وقتی سنگ پرتاب می شود، دیگر او پنهان شده است و سنگ هوشنگ به سنگ دیگر اصابت می کند. با اینکه برای شرح شاهنامه، بنابراین تصویرسازی که اشاره ای بدان داشتم، معنای نقد را نمی پذیریم، اما خواننده می تواند به اختیار ذوق و دریافتش سویه های دیگر گزارش این بیت را در نظر بگیرد.

۳۲/۱۳ چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

از آهنگری ارّه و تیشه کرد  
(ص ۱۱۴ شرح)

شرح: هنگامی که آهنگری را شناخت، آن را پیشه خود کرد و از راه آهنگری ابزارهایی چون ارّه و تیشه را ساخت.

نقد شرح: زمانی که [هوشنگ] آهن را کشف کرد و شناخت، آهنگری را بنیان نهاد و... در این باره باید بگویم، که صرف نظر از بخش کشف آتش و حتی در صورت متوالی بودن ابیات ۸ (سرمایه کرد آهن آبگون / کزان سنگ خارا کشیدش برون) و ۲۴ (بیت مورد بحث)، باز هم کشف آهن و آهنگری را ابیات شاهنامه با یک فاصله،



بی آیند یکدیگر می شمارد. آن فاصله هم «خواست ساختن ابزار» است. به عبارت دیگر (بنابر بیت ۸) وقتی هوشنگ آهن برآق را از سنگ خارا بیرون آورد، خواست از آن ابزار بسازد و این خواست ابزارسازی بود که به ایجاد حرفه آهنگری انجامید. در نقد شرح، فاصله‌ای میان کشف آهن و حرفه آهنگری قائل نیست. نخستین ایراد این گزارش این است که دوربین گزارشگر بیت، برخلاف دوربین فردوسی، به بیرون، بیرون از زمان آغاز تمدن، کشف، ایجاد و ابزارسازی بشر، متمرکز است و کاملاً پیداست او از منظر امروز، عصر تکنولوژی و شبکه جهانی، به عصر اساطیری کشف و ابزارسازیهای اولیه انسان می نگردد و از این روست که کشف آهن و شناخت آهنگری را به عنوان امری عادی و پیش پا افتاده، در پی هم گزارش می کند. در حالی که مکث اساطیری خود بیت، تفکر انسان دوره اساطیر در کشف و شناخت و ساخت ابزار را به ظرافت نشان می دهد و گونه گزارش شرح شاهنامه هم کوشیده این درنگ را نشان دهد و این ربطی به الحاقی بودن بخش آتش ندارد. بحث نویسنده در نقد شرح حاصل نگاهی غیرهتری و مکانیکی به شاهنامه است لاجرم ابیات را از بیرون می نگردد و گزارش می کند.

۳۳/۱۴ جهان از بدیها بشویم به رای

پس آنگه کنم در گهی گرد پای  
شرح شاهنامه (۱) با تدبیر و اندیشه، ستم را از جهان پاک می کنم،  
پس از آن کاخی (عماری/ ادژی مدور) خواهم ساخت.  
(۲) [بنا بر نسخه خا و قب، مصرع دوم].. پس از آن در حین پادشاهی گوشه خواهم گزید.

نقد شرح... پس از آن در پادشاهی راحت خواهم نشست،  
معنی نخست را نویسنده غریب دانسته است. غرایب معنی برای تشخیص معیاری در سنجش درستی و نادرستی نیست. معنای نخست، ضمن توضیحاتی که در بخش شرح واژگان، درباره گردپای آمده است، با روایتی که درباره ساختن کهنتر مرو و... توسط تهمورث در همان بخش ذکر شده است، تأیید می شود.  
در مورد دوم که ایشان «گردپای کردن» را کنایه از «آسوده نشستن» آورده اند، بگویم که «پای گرد کردن» به معنای «آسوده نشستن» است به «گردپای کردن» معنایی که برای برداشت دیگر از نسخه خالقی مطلق ارائه کرده اند، می تواند معنای سوم شرح باشد گو آنکه معنای دوم، «گوشه گزیدن در حین پادشاهی»، یعنی (با کوتاه کردن دست بدکاران) از تکلیف پادشاهی کناره گرفتن، در همان معنای دوم شرح آمده است.

۳۴/۱۵ به کوشش از او کرد پوشش به رای

به گستردنی بدهم او ره نمای  
به گستردهای بدهم او ره نمای  
(ص ۱۲۵ شرح)  
شرح: (۱) تهمورث با کوشش از یافته (پارچه) لباسی مطابق با این (لباسی آن گونه که می خواست) ساخت و...

نقد شرح: [تهمورث] با کوشش و نیز با بهره مندی از نیروی فکر و اندیشه از یافته‌ها لباس ساخت. در شرح شاهنامه رای به معنی (۱) آیین، راه و رسم، (۲) میل و تمایل، خواست، گرفته شده است و نویسنده نقد «رای» را در اینجا به معنای «اندیشه و خرد» می داند. در مورد نظر نویسنده، نخست بگویم که «به رای» در اینجا صفت پوشش است، در نسخه فلورانس و تصحیح خالقی مطلق (که نویسنده در مواقع مورد نیازش بدان استناد کرده است و در اینجا به کلی آن را نادیده می گیرد) نیز می بینیم که به جای «به رای»، «به جای» به معنی «درخور و مناسب» آمده و بر اساس فلورانس و خالقی مطلق، معنای دوم شرح ارائه شده است. بنابراین بحث بهره مندی از نیروی خرد و

اندیشه در ساخت لباس مطرح نیست چرا که در کشف، اختراع و ساخت هرچیز در شاهنامه، بهره گیری از خرد مسلم و بدیهی است. بنا بر گزارش نویسنده نقد باید پرسید که در کشف آهن، شناخت آهنگری، ساختن ابزار، آبراهه سازی، کشت و زرع و... که هوشنگ صورت داده بود، چون «بهره گیری از نیروی خرد و اندیشه» تصریح نشده است، پس بدون بهره گیری از این نیرو هوشنگ به انجام آن کارها کامیاب شده است؟

۳۵/۱۶ خنیده به هر جای شهرسپ نام

نزد جز به نیکی به هر جای گام  
شرح: (۱) نام شهرسپ (آوازه نیک شهرسپ) در همه جا بلند بود (ص ۱۲۹ شرح)

او جز در راه خوبی و نیکوکاری گام بر نمی داشت،  
(۲) [مصرع اول] در همه جا او به نام شهرسپ خوانده می شد...  
نقد شرح: [این پاک دستور تهمورث] که در هر جای نامبردار بود، شهرسپ نام داشت.

درباره نقد شرح بگویم که ایشان بدون ارائه هیچ گونه دلیل و استدلال و توضیحی (البته ارائه نکردن دلیل و توضیح بسیار بهتر است از جور کردن دلیل) معنایی دیگر مطرح می کنند و همه آنچه که به عنوان استدلال گزارشهای شرح شاهنامه آمده بود را در برابر برداشت شخصی شان نادیده می گیرند. معنای ارائه شده در شرح شاهنامه، به انکای پیشینه ترکیب دستوری فارسی باستان (زبان شناسی تاریخی) تبیین شده است. گزارش نقد شرح، ضمن مستدل نبودن، از دقت و سنجیدگی برخوردار نیست. بین مصرع نخست بیت: «خنیده به هر جای شهرسپ نام» و این گزارش نویسنده: «این پاک دستور تهمورث» که در هر جای نامبردار بود، شهرسپ نام داشت، ارتباطی وجود ندارد.

در نقد حرفه‌ای، ناقد به گره گاه تنش موجود در متن می پردازد یعنی به مواردی که خطایی فاحش روی داده یا موضوعی قابل بررسی و آکاری است. ناقد متخصص وجهه همت خود را در طرح ردیفه‌ای مقابل متن (در این جا شرح) مصروف نمی کند. مورد ۳۵، نمونه‌ای بارز از این قبیل است. این نکته را نیز بگویم که هر خواننده آثار ادبی، می تواند برداشتی از آن خود داشته باشد که به هنگام خواندن متن (در این مورد متن و شرح آن) در حاشیه کتابش بنویسد اما آن نقد نیست و هر خواننده‌ای هم ناقد نیست که برداشتهایش قابل نشر باشد.

۳۸/۱۷ چو خورشید تابان میان هوا

نشسته بر او شاه فرمان روا  
شرح: [تخت] مانند خورشیدی درخشان، در میان آسمان جلوه می کرد، در حالی که شاه فرمان روا بر آن نشسته بود.  
نقد شرح: جمشید بر روی تخت، همچون خورشید فروزان در میان آسمان بود.

نویسنده برای اثبات نقدهش به همانندیهای اساطیری خورشید و جمشید اشاره می کند که گزارش شرح شاهنامه نیز آن همانندی را نفی نمی کند که بر همان بنیاد است. دیگر اینکه بیت های ۴۸ و ۴۹ یعنی دو بیت پیش از بیت مورد بحث، به ساخت تخت و ویژگیهای آن ارتباط دارد و بیت یاد شده نیز از نظر معنا، دنبال کننده بحث بیتهای پیش و در توصیف [تخت جمشید] است،  
به فر کینانی یکی تخت ساخت

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت  
که چون خواستی دیو برداشتی  
ز هامون به گردون بر افراشتی

## چو خورشید تابان میان هوا

نشسته بر او شاه فرمان روا

سوم و مهم تر اینکه اگر فردوسی می‌خواست «خورشید تابان میان هوا» استعاره از «جمشید» باشد و نه «تخت جمشید»، این گونه بیت را سامان می‌داد:

نشسته بر او شاه فرمان روا

چو خورشید تابان میان هوا

بنابر این دلایل گزارش او را از این بیت، نادقیق و ناسخته و ناگزیر

مردود می‌دانم.

۴۰۸۸ مران پادشاه را در اندر سرای

یکی بوستان بود پس دلگشای

(ص ۱۷۳ شرح)

شرح: آن پادشاه (مرداس) در اندرونی کاخش، باغی بسیار

فرح‌انگیز داشت.

نویسنده نقده خود گزارشی از بیت ارائه نمی‌کند اما «اندر سرای»

را در مصرع نخست به معنای «اندرونی» آنچنان که در شرح آمده

است، نادرست می‌داند و «در اندر سرای» را با هم خوانده و به معنای

«سرای» می‌گیرد و با طرح این موضوع و ارائه دو نمونه نامربوط با

بافتار این داستان، به زعم خود پرده از اشنابه بیشتر مصححان و

گزارندگان شاهنامه برمی‌دارد!

در این باره باید بگویم، دانستن این ویژگی سبکی شاهنامه که دو

حرف اضافه برای یک متمم به کار می‌رود، برای تبیین موارد به ظاهر

مشابه کافی نیست، ضمن توجه به ویژگیهای سبکی، در گزارش

آیات، لازم است بیت را به صورت مستقل و در بافتار داستان

ملاحظه کرد.

دوم آنکه اگر «در اندر سرای» بخوانیم، و بیت را این طور گزارش

کنیم که مرداس در سرایش / کاخش باغی بسیار فرح‌انگیز داشت،

گزارش البته مضحک خواهد بود. به همین دلیل هم نویسنده با معنای

پیشنهادی اش کل بیت را گزارش نمی‌کند. یا خوانشی که شرح شاهنامه

دارد و «اندر سرای» را «اندرونی کاخ» معنا می‌کند، هم گزارش به

لحاظ منطق محتوایی بیت درست است و هم اینکه باغ فرح‌انگیز

مرداس، در اندرونی کاخش، بر خلوتگه خصوصی مرداس برای

عبادت در شبانگاه اشارت دارد. همچنین با بافتار کل داستان و

کاراکتر مرداس و محل عبادتش و... متناسب است.

۴۱/۱۹ چو بشنید ضحاک بنواختش

ز بهر خورش جایگه ساختش

(ص ۱۷۹ شرح)

شرح: وقتی ضحاک [سخنش را] شنید، به او مهربانی کرد و

آشپزخانه‌ای (جایی برای پخت خوراک) برایش بنا کرد.

نقد شرح:... برای پختن غذا و خوالیگری او را برکشید و موقعیت

و مقامی برای این کار آبدو داد.

نویسنده «جایگه ساختن» را به معنای «برکشیدن و موقعیت و

شغل دادن» گرفته است که از نظر نگارنده این معنای کنایی بر ساخته

و غیر قابل پذیرش است و ابیاتی که به عنوان شاهد مدعایش می‌آورد،

کارکردی معکوس دارد. می‌دانیم پس از آن که اهریمن به نزد

ضحاک می‌آید و این بار خود را به عنوان آشپز به ضحاک معرفی

می‌کند، ضحاک او را مورد تفقد قرار می‌دهد و برایش مکانی را به

عنوان آشپزخانه در نظر می‌گیرد، آماده می‌کند / می‌سازد: از بهر



خورش جایگه ساختش) و کلید آنجا را به عنوان خورش خانه پادشا به او می دهد (کلید خورش خانه پادشا ابدو داد دستور فرمان روا) و در بیت بعدی نیز به وضوح به علت اینکه ضحاک برای اهریمن، خورش خانه ای ترتیب می دهد، پی می بریم؛ چرا که:

فراوان نبود آن زمان پرورش

که کم تر بُد از خوردنی ها خورش  
پس برخلاف برداشت نویسنده، می بینیم که ضحاک اهریمن را به آشپزی برنکشید؛ چون اولاً اهریمن ادعا کرده بود که خود آشپزی بلند آوازه است، همچنین برخلاف پنداشت نویسنده، «جایگه ساختن» به معنای «برنکشیدن و منصوب کردن»، در اینجا کارکرد داستانی ندارد. چون در هنگامی که خوراک تنوع نداشت و بسیار محدود بود، عملاً مکان و ابزار و وسایل آن نیز محدود بوده است و به همین علت ضحاک: «ز بهر خورش» برای اهریمن «جایگه می سازد». ضمن تمام موارد یاد شده در نقص گزارش نقد شرح، این را هم بیفزایم که گزارش وی، لایه های تمثیلی و اساطیری داستان را، در ارتباط با خوراک و خونخوارگی ضحاک و روش اهریمن، تقلیل می دهد.

۴۲۲۰ خورش خانه پادشاه جهان

گرفت آن دو بیدار دل در نهران

(ص ۲۰۲ شرح)

شرح: آن دو مرد هوشمند، آشپزخانه شاه جهان (ضحاک) را پنهانی در دست گرفتند.

نقد شرح: ارمایل و گرمایل که در اندرون و دل خود، نیک اندیش و در پی چاره جویی بودند، آشپزخانه ضحاک را به دست گرفتند.

نویسنده، «در نهران» را در مصرع دوم، به «بیدار دل» مربوط می داند و «بیدار دل در نهران» را «دارای نیک پاک [!]

و نیک سگالی باطنی و پنهانی» معنا می کند و می گوید: «با در نظر داشتن اینکه خوالیگری ارمایل و گرمایل در خورش خانه ضحاک، پنهانی نبوده است...» چنین معنایی را پیشنهاد می کند.

نخست بگویم که در شرح، بسیار روشن و به زبان فارسی امروزی آمده است: آن دو... آشپزخانه ضحاک را پنهانی در دست گرفتند. در دست گرفتن و اشغال کردن پنهانی و مخفیانه آشپزخانه، کاملاً روشن است که به معنای زیرپوستی و غیررسمی و غیرعلنی امور آشپزخانه را در دست گرفتن و آنجا را به طور غیر آشکارا تحت تسلط و اراده خود درآوردن است. شرح شاهنامه نمی گوید: آن دو، به گونه ای که کسی نفهمد در آشپزخانه شاهی مشغول به کار شدند. بلکه، عامیانه بگویم، مفهوم شرح شاهنامه به وضوح این است که آن دو کلیه امور آشپزخانه را زیر زیرکی قبضه کردند.

دیگر آنکه راوی دانای کل داستان، هیچ کجا به ما نمی گوید ارمایل و گرمایل در نهران نیک دل بودند و کسی آن را نمی دانست. راوی دانای کل نمی گوید که برای کار در آشپزخانه ضحاک، آزمون و گزینش بدجنسی و بداندیشی برگزار می شد و ارمایل و گرمایل از این کنکور بیروز بیرون آمدند، در حالی که باطناً نیک دل بودند. راوی دانای کل شاهنامه، با دست و دل بازی در ابیات پیش؛ پاک دامنی و پرهیزگاری و نیکوکاری ارمایل و گرمایل را به وضوح تصریح می کند و نیز نمی گوید آن دو، نیکی شان را پنهان می کردند و در ظاهر بدکار بودند:

دو پاکیزه از گوهر پادشا

دو مرد گرانمایه و پارسا،

یکی نام ارمایل پاک دین

دگر نام گرمایل پیش بین

(ص ۲۰۰ شرح)

۴۴۲۱ کمربستن و رفتن شاهوار

به جنگ اندرون، گرزه گاو سار  
(ص ۲۰۷ شرح)

شرح: عزم و اراده و رفتارشان شاهانه بود، و مرد جوان تر گزری گاوچهره هم به دست داشت.

نقد شرح: جوان کهتر (فریدون) به هیئت شاهانه می نمود و رفتار می کرد و در دست نیز گزری گاو سار داشت.

نویسنده در اثبات بحثش به بیت پس از بیت یاد شده استناد می کند. درباره این نقد بگویم که این بیت تصویری از خواب ضحاک است. خواب ضحاک از دو بیت پیش از این بیت، روایت می شود:

چنان دید کز کاخ شاهنشاهان

سه جنگی پدید آمدی ناگهان

دو مهتر یکی کهتر اندر میان

به بالای سرو و به فرکیان

کمربستن و رفتن شاهوار

به چنگ اندرون گرزّه گاو سار

همان گونه که مشاهده شد، ضحاک در خواب سه مرد دلاور را

می بیند که دو نفرشان، بزرگ ترند و کوچک تر در میانشان و آنها با عزم و اراده ای شاهانه رفتار می کنند. همان گونه که «جنگی» در (در بیت نخست شاهد) به هر سه نفرشان مربوط است، مصرع نخست بیت مورد بحث نیز می تواند در وصف هر سه شان باشد. ضحاک، بیننده کابوس - در این بخش از خوابش، هنوز نمی داند دشمن اصلی کدام یک است که لنز نگاهش بخواد به فریدون، زوم کند. او در خواب هر سه دلاور را می بیند و وقتی پیش می رود، می بیند که مرد جوان تر با او می ستیزد و... چون ما تا آخر خواب ضحاک و بلکه تا آخر داستان را می دانیم، درست نیست آن دانستگی را در گزارش بیت انعکاس دهیم چون در این جای داستان ضحاک هنوز نمی داند.

۴۶۲۲ چنین گفت ضحاک را ارنواز

که شاها چه بودت نگویی به راز،

(ص ۲۰۹ شرح)

شرح: ارنواز به ضحاک چنین گفت: که ای شاه انمی گویی که در نهران چه بر سرت آمد (به طور خصوصی) ای ما انمی گویی چه برایت پیش آمد.

نقد شرح: به ما نمی گویی که در هذیان و عالم افکار پریشان چه برای تو پیش آمد و چه دیدی؟ نویسنده نوشته است، چون در داستان سیاوش، «راز» در بیتی به معنای «هذیان» آمده است اینجا نیز «راز» را چنان معنا کنیم. در بخش توضیح واژگان شرح شاهنامه نوشته ام: به راز: در نهران، به طور خصوصی و معتقدم در این بیت «راز» همین معنا را دارد و بیت هیچ گونه ارتباطی با این بیت داستان سیاوش ندارد که نویسنده به عنوان شاهد مدعایش آورده است:

چو یک پاس بگذشت از تیره شب

چنان چون کسی راز گوید به تب

در تب راز/هذیان گفتن، هیچ ربطی ندارد به «راز» در بیت یاد شده یک بار دیگر هم اشاره کردم که نویسنده، معنای واژگان را چون کلیدی درک می کند که می تواند موتور معنایی هر بیتی را روشن کند. «راز» را به معنای «هذیان» گرفتن، در این بیت، آشکارا نامربوط است.

اما دو معنی که در شرح شاهنامه برای «به راز» عنوان شد، هر یک سویی ای از درک بیت را پوشش می دهد. در «به راز» به معنای «در نهران» به گونه ای که در شرح ارائه شده است این برداشتها وجود دارد: ۱) ارنواز از ضحاک می پرسد در نهران (در شب که خواب بودیم و تو از چشم ما نهران بودی) چه برایت پیش آمد که فریاد

کشیدی؟ ۲) ارنواز از ضحاک می پرسد درنهان (در نهانگاه خوابت/ در خوابی که می دیدی و از چشم ما نهان بود) چه برایت پیش آمد؟ ضمناً معنای دیگر «به راز» به معنی «به طور خصوصی و محرمانه» نیز می تواند وجهی از معنای بیت را ارائه کند. به باور نگارنده معنای نویسنده نقد بیرون از باغ معنایی و بیت و به کلی نامربوط است.

۴۸/۲۳ که گر بودنی بازگویم راست

به جان است پیکار و جان بی بهاست  
شرح: چرا که اگر سرنوشت [ضحاک] را به درستی به او بگویم، به این می ماند که باز زندگی مان بجنگیم (خودکشی کنیم) و جان ما در نزد او بی ارزش است.

نقد شرح: ... در حالی که جان سخت ارزشمند است و نمی توان بهایی برای آن تعیین کرد.

نویسنده نقد، «بی بها» را با آوردن بیتی به عنوان شاهد با درونه متفاوت، به معنای «بسیار گرامی و گران به طوری که قابل ارزش گذاری نباشد» دانسته است. به باور نگارنده «بی بها» در اینجا به همان معنای «بی ارزش، خوار» کاربرد دارد. به این دلایل: نخست آنکه موبدان در این بیت و بیت بعدی، می کوشند رفتار ضحاک را در مواجهه با موضوع پیش بینی کنند. در پیش بینی رفتار ضحاک، دلیلی ندارد موبدان، توضیح و وضاحت بدهند که جان گرامی و غیرقابل ارزش گذاری است، آنها دارند رفتار و کنش ضحاک را حدس می زنند نه اینکه بدیهیات را واگویند.

دوم اینکه: در بیت مورد بحث و بیت بعدی اش؛ وگر نشنود بودنی ها درست/بباید هم اکنون زجان دست شست، موبدان این واقعیت را درباره واکنش ضحاک پیش بینی می کنند که خواه به ضحاک راست بگویم و او گفته ما را باور کند و خواه آنچه را گفتیم باور نکنند، در هر حال ما را خواهد کشت. در این دو بیت، موبدان نتیجه هر دو احتمال را یکسان می بینند.

۴۹/۲۴ وگر نشنود بودنی ها درست

بباید هم اکنون زجان دست شست  
شرح: و اگر او درستی آنچه را که ما درباره سرنوشت می گویم، نپذیرد (باور نکند) ما از هم اکنون باید ترک جان کنیم. نقد شرح: و اگر رویدادهای آینده (سرنوشت) را به درستی از ما نشنود...

در مورد این بیت در بخش دوم مورد پیش، نکاتی گفته شد اما در مورد نقد شرح باید بگویم، آن را با تغییراتی، می توان به عنوان شرح دیگر بیت در نظر گرفت. به این صورت که: و اگر ما حقیقت را (درباره سرنوشت اش) به او نگویم...

۵۰/۲۵ چو آن پوست بر نیزه بر دید کی

به نیکی یکی اختر افگند پی  
شرح: [مصراع دوم]: آن را به فال نیک گرفت. نقد شرح: ... به خوبی از آن درفشی ساخت. نویسنده، «اختر» را در معنی مجازی «درفش» و «پی افگندن» را «ساختن» گرفته است، به این دلیل که در دو بیت بعد به فرخندگی درفش اشاره شده است. در این باره باید بگویم که نکته در اینجا است که وقتی فریدون چرم کاوه را بر چوب دید، آن را به فال نیک گرفت

و آن را سمبل پیروزی بر اهریمن شمرد و از بیتهای بعد نیز پیداست که پس از تأثیری که چرم کاوه بر فریدون گذاشت او به تبدیل آن به درفش دست یازید:

بیاراست آن را به دیبای روم

ز گوهر بر و، بیکر از زر بوم

بزد بر سر خویش چون گرد ماه

یکی فال فرخ پی افگند شاه

فروهشت از او سرخ و زرد و بنفش

همی خواندش کاویانی درفش

پس در بیت یاد شده، آنچه وجود دارد چرم کاوه است بر سر چوب که بر فریدون تأثیر خوشی می گذارد و درفشی هنوز در کار نیست.

برخلاف نظر نویسنده، درباره مصرع دوم بیت مورد بحث، معتقدم برای ارتقای گزارش شرح باید مصرع دوم بیت دوم: (یکی فال فرخ پی افگند شاه) را به گونه ای معنا کرد که ناظر باشد بر ماندگاری «درفش کاویانی» به عنوان سمبل پیروزی، در بین شاهان بعدی. بهتر است این مصرع، این گونه گزارش شود که: «فریدون ابا تبدیل کردن چرم به درفش، بنیان گذار فرخندگی و پیروزی ادر نبرد با اهریمن شد». با این گزارش بیتهای بعدی ۲۴۲-۲۴۵ نیز با انسجام بیشتری در شرح جا می گیرند.

۵۲/۲۶ بگفتند کوسوی هندوستان

بشد تا کند بند جادوستان

(ص ۲۷۳ شرح)

شرح: ۱) گفتند که ضحاک به هندوستان رفت تا جایگاه جادوگران را محکم و استوار کند.

۲) [مصرع دوم براساس خا، ف] رفته است تا آنجا را به جایگاه جادوگران تبدیل کند.

نقد شرح: ۱) ... رفت تا چاره ویژه سرزمین جادوان را انجام دهد. ۲) رفت تا مردمان سرزمین جادوان (= هند) را گرفتار کند و ببرد

سر بی گناهان هزار.

درباره معنای نخست نقد شرح تنها به این پرسش اکتفا می کنم: چاره ویژه سرزمین جادوان را انجام دادن یعنی چه؟ که ضحاک برای صورت دادن آن رفته است؟ نویسنده نقد، در اثبات بحثش می گوید: «این بند و افسون چنان که از چند بیت پسین برمی آید، تن شستن در خون انسان و جانور است.» در هیچ جای متن چنین گفته نشده که چاره ویژه سرزمین جادوان، بدین گونه است که ضحاک سر و تن در خون انسان و جانور بشوید. نویسنده برای اثبات گفته اش، ششمین و هفتمین بیت پس از بیت مورد بحث را در پانوش می آورد، اما دوبیتی را که بلافاصله پس از بیت مورد بحث، علت کار ضحاک را بیان می کند؛ جا می گذارد گویی این ابیات، ابیات «پسین» نیست. پس از بیت مورد بحث آمده است:

ببرد سر بی گناهان هزار

هراسان شده ست از بد روزگار

کجا گفته بودش یکی پیش بین

که پردختگی گردد از تو زمین

و در ابیات بعدی از زبان ارنواز و شهرناز می شنویم که ضحاک با شنیدن سرنوشت شومش چه واکنشی نشان می دهد و بیت ششم و هفتم مورد مثال نویسنده، بیانگر بخشی از واکنش ضحاک از مواجهه

با سرنوشتی است که دیر یا زود او را گرفتار می‌کند. می‌دانیم که ضحاک پس از خواب هولناکی که دید و گفته‌های موبدان، سخت در پی یافتن و کشتن فریدون بود و نیز در بیت ۱۳۶ (ص ۲۲۹ شرح) می‌خوانیم که فرانک به مرد زنه‌ار دار (که فریدون را پناه داده بود) می‌گوید:

ببرم پی از خاک جادوستان

شوم تا سر مرز هندوستان  
فرانک که برای جان فریدون احساس خطر کرده جای او را تغییر داده و او را به هندوستان می‌برد و... واکنش ضحاک در بیت مورد بحث (که ضحاک برای محکم کردن جایگاه جادوگران به هندوستان رفته) حرکتی در جهت یافتن فریدون است. در ادامه روایت از زبان ارنواز و شهرناز می‌خوانیم که ضحاک برای باطل کردن نحوست سرنوشتش، می‌خواهد در حمامی از خون، سر و تنش را شست و شو دهد و...

همچنین اضافه کنیم که برای بریدن سر بی‌گناهان و تن در خون انسان و حیوان شستن از لحاظ منطقی علی و معلولی داستان، الزاماً نیازی به سفر به هندوستان و اقدامات ویژه وجود ندارد. ضحاک بدون ترک پایتختش، در همان جا می‌توانست سر بی‌گناهان را ببرد و حمامی از خون انسان و جانوران بسازد. نیز سپاهیان می‌توانستند از هر جایی افراد را به اسارت بگیرند و...

درباره معنای دوم نقد شرح که به **فرهنگ وولف** و بیت بعدی (ببرد سر بی‌گناهان هزار... استناد شده، بگویم که اگر آنچه در فرهنگهای تخصصی و غیرتخصصی شاهنامه، درباره واژگان و اصطلاحات متون کلاسیک آمده، حجت است، پس چرا معنای مؤید **فرهنگ وولف**، به عنوان معنای دوم و نه معنای اول نقد شرح ارائه شده است؟ **فرهنگ وولف** و هر فرهنگ تخصصی و غیرتخصصی دیگری در برداشت متفاوت را نمی‌بندد و فقط یک رأی و یک برداشت به شمار می‌رود، در میان برداشتهای دیگر. گذشته از آن که عمر برخی از این فرهنگها، بدون هیچ ویرایش سالانه‌ای، از زمان انتشارشان، به چندین دهه می‌رسد.

در مورد بیت مورد استناد نویسنده نقد باید بگویم ضحاک برای این به هندوستان سفر نکرد که مردم سرزمین جادوان (هند) را گرفتار کند و بعدش سر هزاران بی‌گناه را ببرد. این گونه گزارش، منطبق علی و معلولی داستان را پاسخگو نیست.

۵۶/۲۷ نشستند فرزنانگان شادکام

گرفتند هر یک زیاقوت، جام  
(ص ۳۰۴ شرح)  
شرح: دانایان، شادمان نشستند و هر یک پیاله‌ای از شراب سرخ رنگ به دست گرفتند.

نقد شرح: ... جام باده‌ای که از جنس یاقوت به کف گرفتند. نویسنده در تبیین گزارش خود می‌گوید: «از» را به اصطلاح دستوری، بیان جنس و یاقوت را به معنای اصلی آن بدانیم، چنان که در جاهای دیگر شاهنامه نیز آشکارا به کار رفته است:»

سیم هفتمه چون کارها گشت راست  
می و جام یاقوت و می خواره خواست

گفتنی است که در شرح **شاهنامه**، «یاقوت»، استعاره از «شراب سرخ رنگ» برداشت شده است. درباره گزارش نقد، باید بگویم تصویری که این بیت در برابر من می‌سازد، فرزنانگانی است با جامی از شراب سرخ رنگ و نمی‌توانم

فرزانگان را با جام تهی از جنس یاقوت، در حال برگزاری جشن مهرگان متصور شوم. نویسنده نقد، مانند هر خواننده متخصص و غیرمتخصص می‌تواند انواع تصاویر را براساس سلاقی شخصی‌اش بسازد، اما آنجا نویسنده نقد از دیگران جدا می‌شود که تشخیص دهد چه چیز به حوزه سلاقی و برداشتهای متفاوت برمی‌گردد و بیرون از ساختار نقد است و چه چیز به حوزه خطاها و اشتباهات برداشت. نویسنده نمی‌تواند در پس پشت «پیشنهاد می‌شود» فاقد شفافیت و دقت، همه نظرهای شخصی‌اش را به دنبال هم ردیف کند و مورد به موارد ردیه‌اش بیفزاید.

اما برویم سر نمونه‌ای که نویسنده نقد ردیه، به عنوان شاهدی بر مدعایش آورده است. پیش از این اشاره داشتیم که آنچه در جاهای دیگر شاهنامه، کاربردی همسان داشته، الزاماً قابل تعمیم به همه موارد نیست. در مصرع دوم بیتی که نویسنده به عنوان شاهد آورده است می‌بینیم که «می و جامی از جنس یاقوت و می خواره» آمده است. فرق این بیت در این است که در اینجا، خود «می»، تصریح شده است، پس می‌توان جام یاقوت را جامی از جنس یاقوت دانست. اما در بیت مورد بحث، که مربوط به جشن مهرگان است به نظر نمی‌رسد بزرگان جام یاقوت را تهی از شراب، در دست گرفته باشند.

۵۹/۲۸ کنون این گرامی دو گونه گهر

بباید برآمیخت با یکدیگر  
(ص ۳۲۵ شرح)  
شرح: اکنون این دو نژاد بزرگ باید با یکدیگر بیامیزند.  
نقد شرح: اکنون، برآمیختن این دو گونه گهر گرامی با یکدیگر باید (ضروری و لازم است).

دآوری مقایسه این دو گونه را به خواننده وامی‌گذارم و تنها به این نکته اشاره و اکتفا می‌کنم که توضیحات دستوری نویسنده کوششی است برای توجیه ارائه معنایی ناهموار و ناسلیس از بیت. فعل برآمیخت همان گونه که در شرح آمده است از گونه کاربردهای ماضی به جای مضارع است.

۶۱/۲۹ یکی لشکری نام زد کرد شاه

کشید آن گهی تور لشکر به راه  
(ص ۳۵۱ شرح)

شرح: پس از آن تور سپاهی برگزید و رهسپار شد.  
نقد شرح: فریدون لشکری به تور داد و تور لشکر خویش را [به سوی توران زمین] به حرکت درآورد.

نویسنده نقد در اثبات نظرش می‌نویسد: «فاعل کلی چند بیت بخش کردن فریدون، جهان را خود فریدون است و اوست که ساز و کار شهریاری فرزندان را در سرزمینهای بخشیده فراهم می‌کند.»

اگر چهار بیت، از بیت مورد بحث به عقب برگردیم می‌بینیم که فریدون، ابتدا از پسر بزرگش شروع می‌کند به بخش کردن جهان؛ او سهم سلم را از جهان می‌دهد، اما انتخاب سپاه را به خود سلم وامی‌گذارد، پس در مورد تور، پسر دوم هم، به همین گونه است:

نخستین به سلم اندرون بنگرید

همه روم و خاور مرا را سزید  
بفرمود تا لشکری برگزید

گرازان سوی خاور اندر کشید  
در بیت مورد نظر و بیت بعدی‌اش «تور» فاعل است و انتخاب سپاه هم، همچون برادرش سلم، توسط خود او صورت می‌گیرد.

گسسته دل روشن از به گزین  
شرح: ای شاه ترکان و چین! دل دانای من نسبت به آن به  
گزیننده (به گزینندگی فریدون/ از اینکه فریدون گزینشی درست  
داشته) بی اعتقاد شده است.

نقد شرح: ای پادشاه سرزمین ترکان و چین که از انتخاب بهتر  
دل بریده‌ای [و به فروردل داده‌ای] بدان که...

برای ایضاح ماجرا به عقب برمی‌گردم؛ پس از آنکه فریدون  
جهان را بین سه پسرش بخش کرد، خواندیم که: نشستند هر سه به  
آرام و شاد (ص ۳۵۲ شرح). بدین ترتیب ابتدا هر سه سهم‌شان را  
پذیرفتند و سلم و تور به کشورهای مفر پادشاهی‌شان رفتند. اما پس از  
مدتی دراز (برآمد بر این روزگار دراز: ص ۳۵۳ شرح) که دیگر  
فریدون فرزانه سالخورده شده بود، سلم از این تقسیم احساس غبن  
کرد: بجنید مرسلم را دل زجای... دلش گشت غرقه به از اندرون...  
(ص ۳۵۴) و بعد می‌بینیم که او پس از مشورت با راهنمایش، به تور  
نامه‌ای نوشت. نامه‌ای که محتوایش شکایت از نحوه تقسیم جهان

خوبی، زیان را گزیده‌ای و این نشان می‌دهد که برخلاف بالای برز  
(ظاهر بشکوه) طبع فرومایه و پستی داری.

آنچه دربارهٔ مورد پیش گفتم (این دو بیت پشت سر هم‌اند)  
دربارهٔ این بیت نیز صادق است. با مروری که در نقد شرح شماره  
۶۲/۳۰ بر ابیات پیشین داشتیم دیدیم که در صورتی گزارش نقد،  
می‌توانست درست باشد که از همان آغاز سلم، پادشاهی بر مغرب  
زمین را نمی‌پذیرفت و تور پادشاهی بر چین و ترکستان را  
می‌پذیرفت. در این صورت، سلم بر اساس روند آشکارای داستان  
می‌توانست برادرش تور را به سبب پذیرش بخش بندی جهان توسط  
پدر، سرزنش کند و به او سخنهای درشت بگوید. اما وقتی خودش  
همچون تور به سهم تعیین شده توسط پدر، راضی شده و مدتها از  
این تقسیم می‌گذرد، نامربوط است که بخواید برادرش را به خاطر  
عملی که خودش نیز در آن سهیم بوده است، این گونه سرزنش کند.  
این ابیات که آغاز نامه سلم به تور است، بیانگر شکایت او از پدر و  
دربارهٔ پدرشان فریدون است. سلم با این گفته‌ها می‌کوشد تور را با  
خود، در نارضایتی نسبت پدر همدست کند.

نویسنده نقد با آنکه در موارد مقتضی به بنداری مراجعه می‌کرد.  
این بار این کار را نکرده است. چرا که برگردان بنداری مؤید برداشت  
او نیست. او آغاز نامه سلم به تور را این چنین به عربی برگردانده:  
فکتب الی تور یقول: أن الملك قد ظلمنا فی هذه القسمة (ص ۳۵۵  
شرح).

۶۶/۳۲ چو دستور باشد مرا شهریار

به بد نگذرانم بد روزگار

(ص ۳۷۸ شرح)

شرح: اگر شاه راه‌نمای من باشد، بدی روزگار را با بدی پاسخ  
نمی‌دهم.

نقد: اگر شاه (فریدون) به من (ایرج) اجازه بدهد.

در شرح شاهنامه، «دستور» به معنای «مشاور، راهنما، ریزن»  
آمده است و در نقد «دستور» به معنای «فرمان و اجازه». به عبارت  
دیگر در نقد شرح «دستور بودن» به معنای «فرمان دادن» گرفته شده  
است.

بیتی که نویسنده نقد، در تأیید گفته‌اش آورده، نامربوط است.  
شرح شاهنامه را نه کشف مکانیکی کاربرد همسان واژگان و  
اصطلاحات و... که پیش و بیش از هر چیز خط سیر روایت و روابط  
علی و معلولی داستان تعیین می‌کند و واژگان و اصطلاحات در هر  
بیتی، با توجه به خط سیر روایت، سهمی از فرامتن معنایی خود را به  
کار می‌گیرند.

برخلاف نویسنده نقد که در اثبات مدعایش بیتی از داستان  
«رستم و سهراب» را شاهد می‌آورد، دو بیت، پیش از بیت مورد بحث  
را می‌آورم تا سرنخ روایت را دنبال کنیم:

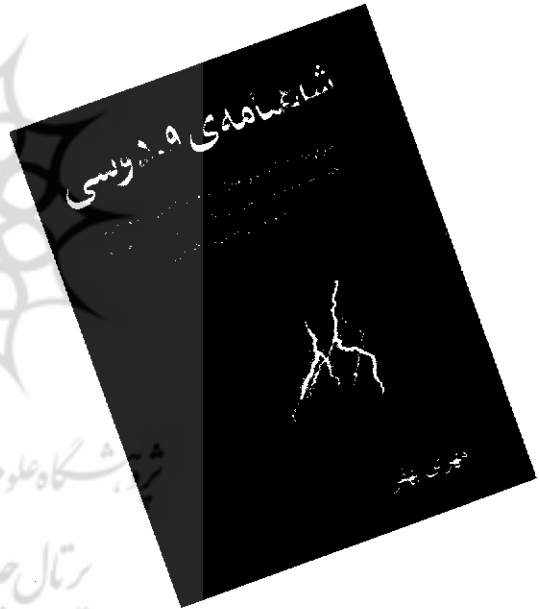
خداوند شمشیر و گاه و نگین

چو ما دید بسیار و بیند زمین

از آن تاجور نامداران پیش

ندیدند کین اندر آیین خویش

دیدیم که ایرج به پدرش می‌گوید: زمین پادشاهان بسیاری  
مانند ما - دیده است و خواهد دید، از آن شاهان نامدار گذشته،  
هیچ کس کین ورزی و دشمنی را در کیش خود روانه‌ی دانست. و در  
بیت مورد بحث، از پدرش می‌خواهد او را به مسیر همان شاهان  
نامدار گذشته رهنمون باشد که خود تلویحاً هشدار می‌دهد که



توسط فریدون است، نه شکایت از تور. چون سلم هم مانند تور ابتدا  
و تا مدتی دراز پس از آن، نسبت به این گونه بخش بندی جهان  
شکایتی نداشت، پس نمی‌تواند به برادرش اعتراض کند که چرا به  
این تقسیم رضا داده‌ای؟ اعتراض او نسبت به فریدون است و در  
نامه‌اش می‌خواهد «تور» را با این نارضایتی همراه و همدل کند.  
گزارش نقد شرح باروند منطقی روایت همخوانی ندارد.

۶۳/۳۱ زنیکی زیان کرده گویی پسند

منش پست و بالا چو سرو بلند

(ص ۳۵۵)

شرح: گویا [پدر] به جای سود، [برای ما] زیان را سزاوار دیده  
است. سرشتی فرومایه دارد، گرچه قامت چون سرو بلندش، او را  
بزرگ و بلندپایه می‌نماید.

نقد شرح: گویا تو (شهنشاہ ترکان و چین: تور) به جای سود و

تو باید رهنمای من به راه و رسم شاهان گذشته باشی و نه مشوق من به انتقام و ستیزه جویی با برادرانم (لطفاً مقایسه شود با مورد ۱۰۲/۵۳ همین متن).

۶۹/۳۳ چو دیدند روی برادر به چهر

یکی تازه تر برگشادند چهر  
(ص ۳۸۶ شرح)

شرح: هنگامی که چهره برادر را نسبت به خود مهربان دیدند، هریک بیش از دیگری اظهار شادمانی کردند/چهره‌ای شاد و مهربان نشان دادند.

نقد شرح: زمانی که روی برادر را دیدند، با مهربانی - ظاهری و ساختگی - چهره خود را شاد نشان دادند.

با طرح ۳ اشکال، عدم دقت معنای نقد شرح را نشان می‌دهم: (۱) ظاهری و ساختگی، از کجا آمده است (نویسنده آن را داخل کروشه هم نگذاشته است). (۲) چرا تازه تر را تازه (شاد) معنا کرده‌اند، «تر» در معنای گزارش نقد، جایگاهی نیافته است. (۳) چرا «یکی» در آغاز مصرع دوم، از معنای نقد شرح جا افتاده است؟

۷۴/۳۴ نیایدت گفت ایچ بیم از خدای

نه شرم از پدر، خود همین است رای؟

(ص ۳۹۵ شرح)

شرح: [ایچ] گفت: هیچ از خدا نمی‌ترسی و از پدر شرم نمی‌کنی؟ آیا واقعاً این است راه و رسم تو؟

نقد شرح: ... آیا قصد و اندیشه تو واقعاً این است [که مرا بکشی]؟ در شرح شاهنامه «رای» به «راه و رسم، آیین» و در نقد شرح به «اندیشه و نیت» معنا شده است. نقد شرح به لحاظ سیر روایت، از دقت کافی برخوردار نیست و دو اشکال اساسی دارد: (۱) در بیت پیش خوانده‌ایم: بزد پر سرخسروی تاج دار/از او خواست ایرج به جان زینهار. بنابراین وقتی تور تخت را بر سر ایرج می‌کوبد و ایرج برای حفظ جانش از او پناه می‌خواهد (می‌خواهد او را نکشد)، نامربوط است که درست در بیت بعد از تور پرسد واقعاً قصد و اندیشه تو این است که مرا بکشی؟ ایرج دارد قصد و اندیشه او را به معاینه می‌بیند. «رای» به معنی «راه و رسم» بدین سبب، معنای بیت را برآورده می‌کند که در مصرع اول ایرج به تور می‌گوید تو از خدا نمی‌ترسی و از پدر شرم نمی‌کنی و مصرع دوم در وابستگی به مصرع نخست از زبان ایرج، گویای این نکته است که: تو به راستی می‌خواهی راه و رسم و آیین «خدا» و «پدر» را زیر پا بگذاری؟ «پدر» و «خدا» آخرین چیزهایی است که ایرج فکر می‌کند به وسیله آنها و فریاد آوردن راه و رسم و آیین‌شان، «تور» را از «بیراهه» به «راه» بیاورد.

۷۸/۳۵ پرستنده‌ای کش به برداشتی

زمین را به پی هیچ نگذاشتی

(ص ۴۱۴ شرح)

شرح: پرستاری که او را در آغوش نگه می‌داشت هیچ گاه نمی‌گذاشت او پا بر زمین گذارد (یا هیچ گاه پای او را به زمین نمی‌گذاشت).

نقد شرح: به احترام نوزادی که در آغوش داشت، آن اندازه مشک ناب زیر پایش نثار می‌کردند «به پای اندرش مشک سارا بدی» که قدم روی آنها می‌گذاشت نه بر روی زمین.

به باور نگارنده، کل بیت درباره چگونگی نازپروردگی منوچهر است نه نازپروردگی پرستار منوچهر. بیت گویای این است که

منوچهر پرستاری داشت که نمی‌گذاشت حتی او پایش را بر زمین بگذارد، نه اینکه بیت بگوید: منوچهر پرستاری داشت که پرستارش، خود پرستاری داشت و...

نویسنده نقد، بیت مورد بحث را با بیت بعدی گزارش کرده و به گونه‌ای آن را به عنوان تأیید گفته‌اش مطرح کرده است، بیت را می‌خوانیم: به پای اندرش مشک سارا بدی/روان بر سرش چتر دنیا بودی

معنایی که نویسنده نقد ارائه کرده، آن قدر فارغ از اغراق حماسی و دارای اغراق از گونه کم‌دی است که خود نویسنده معنای مصرع دوم بیت را به عنوان تأیید بحثش مطرح نمی‌کند. اگر معنای وی را درست بشماریم و بنابر آن مرجع فعل «نگذاشتی» در مصرع دوم بیت مورد بحث و ضمیر «ش» در «به پای اندرش» (مصرع اول بیت بعد) را دایه‌ی منوچهر بدانیم، قاعداً باید «ش» در «سرش» مصرع دوم بیت بعد نیز به دایه منوچهر مربوط باشد. حال بنگرید به گزارش این بیت بر پایه شرح نویسنده نقد، به احترام نوزادی که در آغوش داشت، آن اندازه مشک ناب زیر پایش نثار می‌کردند که قدم روی آنها می‌گذاشت نه بر روی زمین و نیز به احترام نوزاد، بر سر دایه نوزاد چتری از دیبا نگه می‌داشتند!

۷۹/۳۶ به شاهی براو آفرین خواندند

زبرجد به تاجش برافشانند

(ص ۴۱۷ شرح)

شرح: برای ماندگاری پادشاهی فریدون دعای خیر فرستادند (دعا کردند پادشاهی او همواره، بی‌گزند بماند) و به تاجش زبرجد پاشیدند.

نقد شرح: [پهلوانان و نامداران لشکر فریدون] با پذیرش مهتری منوچهر، او را ستودند و بر تاج [فریدون] واژه‌اش [زبرجد نثار کردند. نویسنده نقد، معتقد است، اگر «او» به «منوچهر» برگردد؛ ترتیب موضوعی و منطقی بیتها رعایت شده است.

برخلاف برداشت نویسنده، معتقدم هنگامی که منوچهر انواع فنون رزمی و دانشهارا فرا گرفت (ابیات ۴۹۷ و ۴۹۸ فریدون)، فریدون تخت زرین، گرزگران و تاج پیروزه شاهان، سرابرد دایه هفت رنگ و اسپان تازی و شمشیر هندی و... را به همراه کلید در گنج آراسته به او داد (بیت‌های ۴۹۹ - ۵۰۶ فریدون) و دستور داد پهلوانان لشکر و نام‌داران کشور، برای کین خواهی ایرج، به منوچهر ببیندند و او را به عنوان سپهبد جنگ آتی به رسمیت بشناسند. بزرگان و پهلوانان با دعای خیر به پادشاهی فریدون و زبرجد نشانند بر تاج او، این انتخاب و عمل فریدون را مورد تأیید قرار می‌دهند و از اینجا به بعد می‌خوانیم که سپه‌داران، سپاه را آماده می‌کنند و...

بیت مورد بحث بر تاجگذاری منوچهر، دلالت ندارد. در پایان داستان فریدون، بیت ۸۸۵:

بفرمود پس تا منوچهر شاه

نشست از بر تخت زر با کلاه

می‌بینیم که فریدون دستور می‌دهد، منوچهر (که از خونخواهی ایرج پیروز بازگشته) تاج شاهی بر سر گذارد.

۸۲/۳۷ به پادافره آن گه شتابیدمی

که تفسیده آهن بتابیدمی

(ص ۴۴۶ شرح)

شرح: آن زمان به مجازات کردن پسرانم شتافتم که سوزش و زجر آهن گرم شده را تاب و طاقت آوردم (به عبارت دیگر فریدون

مجازات کردن پسرانش را به دشواری تاب آوردن سوزش آهن گذاخته می‌داند).

نقد شرح: زمانی به کین خواهی می‌رفتم که بتوانم آهن گذاخته را تحمل کنم، چون پیر شده‌ام و تاب و توان جوانی از من دور شده است، خود (= فریدون) به مجازات سلم و تور نمی‌روم (= منوچهر جوان را می‌فرستم).

دربارهٔ ابیات نامربوطی که نویسنده به عنوان شاهد مدعایش آورده است، سخنی نمی‌گویم چون پیش از این درباره‌ی ماهیت این نمونه‌ها گفته‌ام. اما درباره‌ی گزارشی که نویسنده‌ی نقد ارائه کرده است نخست این پرسش مطرح می‌شود که مگر برای رفتن به کین خواهی، آزمون تحمل آهن گذاخته وجود داشته است؟ یا تحمل آهن گذاخته، آزمایشی بوده که مرز پیری و دور شدن تاب و توان جوانی را روشن می‌کرده است؟

برای بررسی موقعیت داستانی بیت، به چند بیت پیش‌تر برمی‌گردم. به آن جا که فریدون به منوچهر دستور می‌دهد، سپاهیان را به سوی سلم و تور حرکت دهد. و سخنانی حکمت‌آمیز بدرقه‌ی راه منوچهر می‌کند. نخست به منوچهر، از جهت نیک بخت بودن، قوت قلب داده می‌گوید، مرد نیک بخت در بدترین شرایط می‌تواند کامیاب شود و با بردباری و هوشیاری به هدفش برسد (بیت‌های ۶۴۲-۶۴۵ فریدون). نکتهٔ دومی که فریدون مطرح می‌کند در ارتباط با دو پسرش سلم و تور است. فریدون که فاعل غایی نبرد منوچهر با سلم و تور است، علت آنکه منوچهر را به جنگ دو پسر دیگرش می‌فرستد، چنین توضیح می‌دهد که بذکرداران (سلم و تور) نهایتاً به سزای عمل بدشان می‌رسند و از این عاقبت رهایی ندارند، از سوی دیگر من (فریدون) نیز با پذیرش این اصل (اصل مجازات گناهکاران که اینک پسرانم هستند) رنج و درد بسیاری را تحمل کردم تا توانستم به وسیلهٔ منوچهر به مجازات پسرانم دست یازم (بیت‌های ۶۴۶-۶۴۷ فریدون).

معنای ارائه شده در شرح ناظر است بر موقعیت تراژیک فریدون که از سوی سلم و تور، پسرش هستند و از سوی دیگر گنهکارند و باید به سزای عملشان برسند. این موقعیت تراژیک، در پایان داستان فریدون، آن هنگام که منوچهر از جنگ با سلم و تور پیروز برگشته و سر آن دو را برای فریدون آورده است، آشکارا پیداست: کرانه گزید از بر تاج و گاه

نهاده بر خود سر هر سه شاه  
پراز خون دل و پرز گریه دوروی  
چنین تازمانه سرآمد بر اوی  
بنابر شرح شاهنامه، زمینه‌سازی این موقعیت، در بیت مورد بحث ایجاد شده است. در حالی که نقد شرح، فارغ از سیر منطقی داستان و وحدت تأثیر آن، مثال‌های نامربوط از داستان‌های دیگر و موقعیت‌های متفاوت، برای اثبات مدعایش ردیف کرده است.

۸۳/۳۸ سپیده چو از تیره شب بردمید

میان شب تیره اندر خمید  
(ص ۴۵۸ شرح)

شرح: هنگامی که روشنی صبح راستین از تیرگی شب سربرزد و بر شب تاریک چیره شد.

نقد شرح: روشنائی پگاه درون شب راه یافت و نمودار شد. نویسنده، «میان» را به معنای «وسط و درون» نیز قابل ملاحظه دانسته و بر مبنای آن گزارش دیگری ارائه کرده است که اشکالی ندارد، جز در فعل «خمید» به عبارت دیگر، به جای «خمید» باید

«خزید» می‌بود تا می‌شد آن را به معنای «راه یافت» گرفت. به کار بردن «راه یافت و نمودار شد» برای «خمید» موجبی ندارد.

۸۹/۳۹ کز ایدر درفش منوچهر شاه

سوی دژ فرستد همی با سپاه

تو با او به نیک و بد یارباش

نگهبان دژباش و بیدارباش

(ص ۴۷۶ شرح)

شرح: ۱) ... زیرا اکنون [منوچهر شاه] درفش کاویان را، به همراه سپاه ایران به سوی دژ روانه می‌کند.

۲) [بر اساس ف و خا: گر آید] ... که اگر از اینجا [منوچهر شاه]، درفش کاویان را به همراه سپاه به سوی دژ روانه کند،

(معنای بیت دوم): ... با او (فرستاده) درخوشی و سختی همراه باش، به نگهبانی دژ هوشیارانه ادامه بده.

نقد شرح: [همچنین تور گفت که] درفش کاویانی منوچهر را همراه با سپاهی، از اینجا به سوی دژ می‌فرستد.

از نقد شرح، آشکار است که نویسنده، در میانهٔ روایت سرنخ ماجرا را گم کرده است. ضمن نادرست دانستن کل توجیحات مطلب نقد شرح، با طرح روایت -از آنجا که از دست نویسنده بیرون شده- و توضیح درستی شرح شاهنامه، عملاً نادرست بودن نقد شرح را نیز نشان خواهیم داد.

در بیت ۷۸۸ فریدون (چهارده بیت پیش از بیت مورد بحث: ص ۸۰۲) خواندیم که «قارن» به «منوچهر» پیشنهاد می‌کند که سپاه و درفش کاویان و انگشتی تور را به او بسپارد، تا به دژ الانی (محل پناه گرفتن سلم) برود. سپاه، به همراه قارن به سوی دژ الانی رهسپار می‌شود و «قارن» به «شیروی» می‌گوید:

سپه را به شیروی بسپرد و گفت

که من خویشتن را بخواهم نهفت،

شوی سوی دژبان به پیغمبری

نمایم بدو مهر انگشتی

چو در دژ شوم بر فرازم درفش

درفشان کنم تیغ‌های بنفش

شماروی یک سر سوی دژ نهید

چنانک اندر آید، دمید و دهید

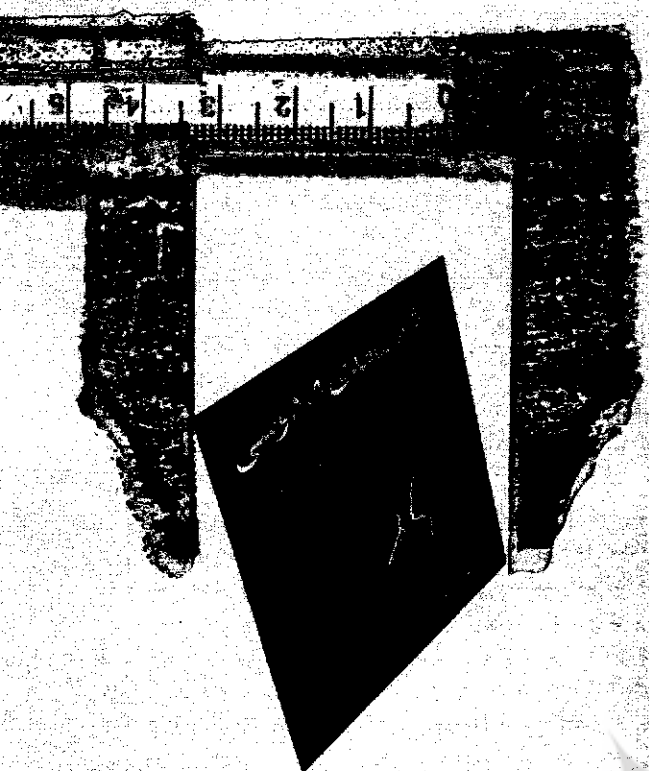
(ص ۴۷۴ و ۴۷۵ شرح)

به این ترتیب خواندیم که «قارن» به «شیروی» می‌گوید: من به عنوان پیام‌آور از سوی تور، به نزد دژبان می‌روم، انگشتی او را نشان می‌دهم. نمی‌گوید: درفش را نشان می‌دهم، بلکه ادامه می‌دهد: وقتی وارد دژ شدم، درفش را برمی‌افرازم. به این نشانه، شما به دژ حمله کنید. «قارن» به دژ می‌رسد، انگشتی «تور» را نشان می‌دهد و می‌گوید از سوی «تور» آمده‌ام. او حتی اجازه نداد در راه، یک لحظه هم درنگ کنم (چنین گفت کز نزد تور آمدم/ نفرمود تا یک زمان دم زدم). تور به من گفت: برو و به دژبان بگو که در روز و شب آرام و خوردن را کنار بگذار (مرا گفت شو پیش دژبان بگوی/ که روز و شب آرام و خوردن مجوی).

همان گونه که دیدیم، «قارن» از زبان «تور» در دو بیت پیش، با بحرانی نشان دادن ماجرا، درصدد ایجاد هراس و ترس در نگهبان دژ است، تا بتواند به واسطهٔ ترس، او را به کاری که می‌خواهد وادارد.

نویسندهٔ نقد شرح، با معنایی که ارائه کرده، عملاً دو بیت پیش از بیت مورد بحث را نادیده می‌گذارد. اگر معنای وی را بپذیریم که «تور» درفش کاویانی منوچهر را همراه با سپاهی، به سوی دژ





می فرستد و این به طور متعین مستقیم بود بیروزی تور را نیز می دهد که بماند است درفش منوچهر را به دست آورد و به دژ آیینی فرستاده در این صورت باید پرسید چرا «قارن» از زبان «تور» آن اندازه اوصاف را بر منوچهر نشان می دهد و می گوید، تور به من گفت سستی رنگ لحظه هم برای رسیدن به در و گشتن این حرفها به نگهبان، نورنگ نکل و به نگهبان در هم پیام می دهد که «روز و شب آرام و خوردن مجوی» معنای نویسنده نقد شرح، اصلاً نمی تواند توجیهی باشد. قارن «تور» برای لحظه ای دو رنگ نکرده «قارن» در رساندن پیام نمی تواند برای خبر بیروزی باشد و از این مطالب اینک به نخستین جمله پیام «تور» به نگهبان در این است که در این به بعد «روز و شب آرام و خوردن مجوی» چون ما بیرون شده ایم و درفش منوچهر را تصاحب کرده به «زمی فرستیم»!

**شکست دهید.**

در دومین بیت مورد بحث، هنوز داریم متن پیام ساختگی تور را به نگهبان دژ می شنویم. بدیهی است که پیام به وسیله فرستاده، خطاب به نگهبان گفته می شود و اساساً پیام جعلی تور، برای منحرف کردن ذهن و عمل نگهبان است. پس نامربوط است که متن پیام تور به نگهبان دژ، خطاب به فرستاده خودش باشد. در این بیت، تور به نگهبان می گوید: «تو با فرستاده من در هر شرایطی همیاری کن و به نگهبانی دژ ادامه بده.» با این پیام و ارباب نگهبان دژ، از خطر حمله سپاه منوچهر، دزبان در دروازه را می گشاید. و قارن وارد دژ می شود تا شب هنگام درفش را به نشانه حمله سپاهش به دژ برافرازد.

از نظر من، قارن درفش را آشکارا وارد دژ نمی کند، درباره اینکه چه طور درفش کاویان را به داخل دژ می برد، در شاهنامه اشاره ای نشده است. اما از سیدی میانه ایات و بر بنیاد زیر ساخت روایت می توان تصور کرده که قارن درفش را به شکلی استوار شده، به همراه وسایلش وارد دژ می کند. از معنای نویسنده هم چنین بر نمی آید که قارن با درفش وارد شده است. چون خود بیت چنین چیزی را نمی گوید. ضمن آنکه نویسنده از عهده گزارش مسجع بیت برنامده، معنا و توضیح اش آشکارا با هم در تضادند. او در معنای بیت نخست آورده است: «[همچنین تور گفت که] درفش کاویانی منوچهر را همراه با سپاهی، از اینجا به سوی دژ می فرستد.» بنابر این معنا، «تور» درفش کاویان را «می فرستد» یعنی هنوز «فرستاده» و باز یعنی درفش کاویان در آن هنگام (همراه قارن هست اما) در معرض دید نگهبان دژ نیست.

پس بطور در توضیح صحت معنایش می نویسد: «لذا در اینجا نیز درفش همراه اوست و این بیت می تواند پاسخ و توجیهی برای دژدار باشد که چگونه است که درفش کاویان در اختیار فرستاده تور است.» خود او در گزارش بیت آورده است، تور درفش را می فرستد و در روایت نیز هیچ کجا نمی خوانیم که قارن درفش را آشکارا از جلوی نگهبان گذرانده است.

توضیح نویسنده نقد شرح، حاکی از این است که وی مطلقاً روایی داستان را در کلی و جزو دو نظر نمی گیرد و تنها با اتکا به برخی آیات می خواهد از پیچیدگیهای روایت خبر کند و در این کلیت جداگانه کوشش او نیز این است که به تفسیری مغالطی شرح شاهنامه برسد. وی از اینجا و آنجای متن شاعری آورد، بدون آنکه کل روایت و آیات پیش از بنیهای مورد بحث را به جهت در نظر بگیرد. گفتمی است که نویسنده در اینجا ضبط جملاتی مطلق و نسخه فلورانس و بیسی را که این دو افزون دارند، به دلیل آنکه با برداشت نشان تطبیق ندارد، مورد توجه قرار نمی دهد و برخلاف برخی موارد دیگر این دو نسخه اشتباه بوده نمی کند.

بنابر روایت شاهنامه و شرح شاهنامه، «قارن» با ایجاد حوّل و هراس در نگهبان دژ، به واسطه ی نقل گفتههای ساختگی «تور» به وی، میسر بر اینکه لحظه ای در رساندن پیام درنگ نکند و تو (نگهبان) هم که پیام را گرفت سرایا گوش و قوش باش - حسن خطیر و معنایش بود که اوصاف را به نگهبان انتقال می دهد و او را برای شنیدن این سخن آماده می کند (تور می گوید) نگهبان باید از شنیدنش به یاری برانگیزد. بلکه اکنون منوچهر شاه، درفش کاویان را به همراه سپاه ایران به سوی دژ روانه می کند. در این شرایط تو (نگهبان دژ) با فرستاده من در سختی و خوشی همراه باش.

در مورد نخستین بیت مورد بحث بگویم که ضبط جملاتی مطلق و نسخه فلورانس که آورده است، اگر آید درفش منوچهر شاه به درفش کاویان این است که تور دارد، به ظاهر نگهبان دژ را از خطر حمله منوچهر آگاه می کند. در این روایت، قارن با این پیام می خواهد با نگهبان دژ، در فرستادن پیام، همکاری کند. قارن در این صورت، چرا کمک کند در نسخه فلورانس و ضبط جملاتی مطلق بیسی پس از این بیت آمده است که قارن در روشن شدن روایت کمک می کند. شما باز دارید و بیرون کنید.

تور کال سپاه روانه کند که سپاه این بیت «تور» می گوید. وقتی منوچهر سپاه و درفش کاویان به دژ رسید، شغلی او می کشد به امید آنکه بتواند سپاهش را



که نویسنده نقد، به عنوان شاهد مدعایش می آورد و آن را به چاره گری کنیزان برای متمایل کردن رودابه، به زال و فراهم کردن زمینه رفتن زال به کاخ مربوط می داند، او دچار این اشتباه در تحلیل شده که اولاً فراموش کرده است که در بیت‌های پیش خواندیم که نخست رودابه عاشق شده عشقش را به کنیزانش اعتراف کرده و آنها پس از ملامت به او قول می دهند، به هر صورتی که میسر شد، زال را به نزدش ببرند. دوم آنکه نویسنده روابط و بازیهای عاشقانه حماسی را نادیده می گیرد. در آخرین مصرع از ابیاتی که به عنوان شاهد ارائه کردم، کنیزان رودابه می گویند، ما زال را نزد تو می آوریم، تا شاید بتوانیم در نزد او احترام و اعتبار به دست بیاوریم. این جمله، جمله‌ای کلیدی است و افزون بر نکته‌های گفته شده در تأیید شرح شاهنامه، این جمله کلیدی نشان می دهد که کنیزان با تأکید بر فاعلیت خود، در متمایل کردن رودابه به زال (می دانیم که رودابه ابتدا عاشق زال شده و این کنیزان بودند که وی را ملامت می کردند...) می خواهند از زال، برای خود اعتبار میانجی گری بگیرند. ضمن آنکه کنیزان بر اساس قواعد بازی عشق و ازدواج حماسی قرار نیست، به زال بگویند: رودابه خود شیفته و عاشق است و به دیدار او مشتاق و راضی.

کنیزکان بر اساس قولی که به رودابه دادند، پس از آنکه زال از آنان چاره راه جستن به نزدیک رودابه را پرس و جو کرد (ص ۶۰۵) بنابر نقشه قبلی به زال می گویند: اگر بخواهی (دستور دهی) شرایط ورود تو را به کاخ رودابه فراهم می کنیم و رودابه را نیز می فریبیم و رضایتش را جلب می کنیم. همان طور که اشاره داشتیم، تمام این بیتها و تأکید کنیزان بر فاعلیت و اهمیت نقش میانجی گری شان، به قصد کسب اعتبار و پایگاه نزد زال است. به هر حال، کنیزان، سپیدان و پهلوانان امر ازدواج و عشق در شاهنامه هستند و در این میان نقش شان قابل تردید نیست و آن را هم به چشم می کشند. البته این پهلوانان عرصه عشق و ازدواج در شاهنامه، شاه عشق (در اینجا رودابه) را خوار و کوچک نمی کنند هم برای بالا بردن شان خود که وابسته به شان شاه است.

#### ۱۰۱/۴۲ نینید کز کاخ کابل خدای

به زین اندر آرد به شبگیر پای

(ص ۶۰۸ شرح)

شرح: نمی بینید که [زال] سحرگاه در نزدیک کاخ پادشاه کابل سواری می کند؟

نویسنده در نقد شرح، گزارشی کامل از بیت ارائه نمی کند، ولی «پیشنهاد می کند» مصرع نخست را این گونه بخوانیم: نینید کز کاخ، کابل خدای... و اضافه می کند که فاعل «به شبگیر پای به زین آوردن» (مصرع دوم) را مهرباب، کابل خدای بدانیم نه زال.

خوانش پیشنهادی نویسنده و به تبع آن معنایی که ارائه می کند، اشتباه است، زیرا در بیت‌های پیش خواندیم که کنیزکان گل به دست به کاخ می رسند، دربان به آنها پرخاش می کند و نسبت به آنها خشم می گیرد: که بی که زدرگاه بیرون شوید/ شگفت آیدم تا شما چون شوید (ص ۶۰۷). کنیزکان پاسخ می دهند:

که امروز روزی دگرگونه نیست

به راه گلان دیو واژونه نیست

بهار آمد از گلستان گل چینم

زروی زمین شاخ سنبل چینم

(ص ۶۰۸)

نگهبان در پاسخ به کنیزکان که گفتند: امروز روزی دگرگونه نیست... می گوید:

#### نگهبان دز گفت کامروز کار

ناید گرفتن بدان هم شمار

که زال سپهبد به کابل نبود

سراپردۀ شاه زابل نبود

(ص ۶۰۸)

بدین ترتیب، همان گونه که دیدیم، نگهبان به این علت کنیزکان را مؤاخذه می کند و می گوید امروز را نباید مانند روزهای دیگر به شمار آورد که در روزهای پیش/ قبلاً زال سپهبد اینجا چادر نزده بود. بنابراین برخلاف نظر نویسنده، که بیت بعد از بیت مورد بحث را به عنوان شاهد مدعایش می آورد؛ بیت بعد هم «به زال» برمی گردد، نه به مهرباب:

اگر تان ببیند چنین گل به دست

کند بر زمین تان هم آن گاه پست

طبیعتاً «مهرباب»، کنیزکان گل به دست دخترش را نمی کشد و این بیت مربوط به «زال» است و نگهبان به زعم خود، می کشد کنیزکان را از «زال» بترساند و به آنها بفهماند که «امروز روزی دگرگونه» است. نگهبان در بیت ۵۰۶، دو بیت پیش از بیت مورد بحث، به کنیزکان می گوید امروز با بقیه روزها که می رفتید و می آمدید فرق دارد، چون آن وقت «زال» سپاهدار در کابل نبود. روشن تر از روشن است که تفاوت «امروز» با روزهای دیگر برای کنیزکان، سواری مهرباب در شبگیر در اطراف کاخ خودش در کابل نیست.

#### ۱۰۳/۴۳ زیمان نگرود سپهبد پدر

بدین کار دستور باشد مگر

(ص ۶۳۸ شرح)

شرح: انتظار من این است که پدر فرمان روا [من] ایمن شکتی نکند و به انجام این کار فرمان دهد.

نقد شرح: امیدوارم پدرم از سر پیمان خود برنگردد و در این کار

(یونند من با دخت مهرباب) راهنما و یاور من باشد.

در این بیت «دستور» را به معنای «امر، فرمان و اجازه» گرفته‌ام و نویسنده نقد «دستور» را به معنای «راهنما و یار» دانسته است. در این باره باید بگویم که معنای نقد شرح را دقیق نمی دانم، زیرا در مصرع نخست بیت می خوانیم که زال به پدرش می گوید: انتظار من این است که پدر فرمان روایم پیمان شکتی نکند. حالا این پرسش مطرح است که چه پیمانی میان سام و زال بسته شده بود؟ بنابر پیشینه داستان هنگامی که «سام»، «زال» را از البرزکوه باز آورد؛ در جمع بزرگان به او قول داد که هرگز برخلاف میلش عمل نکند. پیمان سام با زال این نبود که «راهنما و یاور»ش به معنای دقیق کلمه باشد. این را که هر پدری بدون پیمان بستن انجام می داده و می دهد. پیمان سام این بود که به «زال» اجازه دهد آن گونه که می خواهد عمل کند.

«زال» از پدرش «اجازه ازدواج» می خواهد نه «مشاوره ازدواج». این را نه تنها مصرع نخست و بنیان روایت که رابطه عاشقانه زال و رودابه نیز به خوبی نشان می دهد (لطفاً مقایسه شود با مورد ۶۶/۳۶ همین متن).

#### ۱۰۶/۴۴ سبک پاسخ نامه زن را سپرد

زن از پیش او بازگشت و ببرد

(ص ۶۵۲ شرح)

شرح: شتابان پاسخ نامه‌ی رودابه را به زن داد و زن از پیش او رفت و نامه را برد.

نقد شرح: شتابان پاسخ نامه خود را که از سام دریافت کرده بود، به زن داد و زن پیش او رفت و نامه را برد.

نویسنده نقد استدلال می‌کند که «بربنیاد بیت‌های قبلی نامه‌ای از رودابه نیامده است که زال پاسخ آن را توسط زن پیام رسان ارسال کند». در این باره قابل توجه است که بنابر ابیات ۷۱۶ و ۷۱۷ (ص ۶۴۸ و ۶۴۹ شرح) سام پاسخ مثبت خود را به طور شفاهی به فرستاده می‌گوید نه مکتوب:

فرستاده زال را پیش خواند

زهرگونه با او سخن‌ها براند

بگفتش که با او به خوبی بگوی

که این آرزو را نبد هیچ روی...

می‌بینیم که شاهنامه در شفاهی بودن پیام سام به زال صراحت دارد. و این نیز درست است که در بیت‌های پیش درباره نامه رودابه به زال، چیزی گفته نشده است. اما با توجه به صراحت متن در مورد شفاهی بودن پیام سام و نیز اینکه نامه‌نگاری بین زال و رودابه - عاشق و معشوق - امری عادی و قابل تصور است، معنای شرح شاهنامه ارجحیت دارد. ضمن آنکه در چند بیت پیش از بیت مورد بحث، راوی دانای کل می‌گوید که زنی که رابط رودابه و زال است:

پیام آوریدی سوی پهلوان

هم از پهلوان سوی سروروان

ملموس و منطقی است که بین رودابه و زال، نامه‌نگاری وجود داشته باشد و «پیام» در بیت بالا، همان نامه‌هایی باشد که آن دو به طور متوالی با هم ردوبدل می‌کنند.

در این مورد نیز زن نامه زال را - که در آن خبر پذیرش سام است - به رودابه رسانده است. اما درباره بیتی که نویسنده، به عنوان شاهد آورده است: فرستاده آورنده نامه بود / مرا پاسخ نامه این جامه بود؛ روشن است که این بیت، شاهدهی بر مدعای نویسنده نیست. چون اولاً پیام سام شفاهی بوده است و ثانیاً در اینجا گفته نمی‌شود که فرستاده، آورنده نامه سام بوده است.

۱۰۷/۴۵ از گنج بزرگ، افسر تازیان

به ما ماند بسیار سود و زیان

(ص ۶۵۸)

شرح: از گنج بزرگ [ضحاک، به دنبال] پست و بلند بسیار، تاج شاهی عربها برای ما به جا مانده است.

نقد شرح: از گنجینه ضحاک - که همچون تاج زینت‌گر بزرگ اعراب بود - خواسته و مال بسیاری به ما رسید.

نویسنده نقد، «سود و زیان» را «دارایی و خواسته» معنا کرده است. در حالی که نه خود ترکیب و نه شرایط بیت چنین معنایی را بر نمی‌تابد. دوم آنکه افسر (= تاج) در معنای مجازی «سرکرده، سرور، فرمانده» در شاهنامه کاربرد دارد، اما ترکیب «بزرگ افسر» و «بزرگ افسر تازیان» مفهومی امروزی و اخیر است و استنباط معنای کنایی ضحاک را از آن، در متن کلاسیک، درست نمی‌دانم.

۱۱۱/۴۶ فریدون به سرو یمن گشت شاه

جهان جوی دستان همین دید راه

(ص ۶۷۲ شرح)

شرح: فریدون [به خویشی] با سرو یمن، پادشاهی اش استمرار یافت، زال جهان جوی نیز این راه را برگزیده است.

نقد شرح: ۱. فریدون با سرو یمن خویشاوند شد ۲. پسران فریدون، داماد سرو یمن شدند.

نویسنده نقد در تبیین نظرش، واژه «شاه» را نه در معنای رایج، بلکه به ضمایان انواع فرهنگها، به معنی «داماد» گرفته است، «شاه

گشتن» را به معنی «داماد شدن» دانسته و در مرحله سوم از بر ساخت معنا، «داماد شدن» را به مفهوم مجازی «پیوند خویش بستن» گرفته است. تازه اگر این هم نشد ایشان پیشنهاد دیگری دارند: «با اینکه «فریدون» را به مجاز با علاقه خویشاوندی «فرزندان فریدون» بگیریم و «شاه شدن» را «داماد شدن». کل توضیحات نویسنده نامربوط و نادرست است، چرا که پس از چندین مرحله تقلا در بر ساخت معنا، تازه به گزارشی می‌رسیم که میان اجزای خودش نمی‌تواند رابطه برقرار کند و بی‌معناست. «شاه» که مجازاً به معنای «داماد» است، در توضیحات نویسنده نقد، دوباره مجازاً به معنای «خویشاوندی» گرفته شده است.

در نقد شرح، فقط مصرع نخست گزارش شده است، چرا که با گزارش مصرع دوم، بی‌ارتباطی این دو بخش روشن‌تر می‌نمود. بنابر نقد شرح: «فریدون با سرو یمن خویشاوند شد / یا پسران فریدون، داماد سرو یمن شدند، زال جهان جوی نیز این راه را برگزید.»

بنابراین گزارش، بین ازدواج پسران فریدون با سرو، یا فریدون با سرو یمن و ازدواج زال هیچ ارتباطی دیده نمی‌شود و معلوم نیست که چرا زال باید راه فریدون / پسرانش را برود؟

در حالی که در معنای شرح شاهنامه، در پیوستگی با ابیات پیش و منطبق گفت و گوی مهرباب و سیندخت، سیندخت به مهرباب می‌گوید: البته ازدواج زال و رودابه چندان غیرعادی نیست (اگر باشد این نیست کاری شگفت) و همان‌گونه که فریدون با خویشاوندی با سرو شاه یمن، پادشاهی اش را استقرار بخشید، زال هم همین کار را می‌خواهد انجام دهد.

درباره انواع فرهنگها که نویسنده با قلم درشت‌تر، به عنوان شاهدهی برای «شاه» در معنای «داماد» آورده است، بگوییم با فاضل‌نمایی و ردیف کردن نام فرهنگ که شاهدهی از خاقانی و سنایی و... آورده است، هیچ نکته نامربوطی رانمی‌توان قالب کرد که هیچ، تازه نشان می‌دهیم که از به کار بردن معنای رایج واژگان در گزارش بیت و حفظ اصالت آن ناتوان هستیم.

ضمناً در بیت، آشکارا سخن از «فریدون» و «سرو یمن» است و هیچ مجاز بر ساخته‌ای نیز نمی‌تواند، صراحت آن را تغییر دهد. در حماسه، ازدواج، برای استمرار و تداوم نسل، نسل شاه، نسل پهلوان اعتبار دارد و این بیت نیز ناظر بر همین معناست.

۱۱۳/۴۷ که با اهرمن جفت گردد پری؟

که مه تاج با دست مه انگشتی؟  
شرح: که به مانند فرشته [که] با اهریمن همسر شود [رفتار کنند]؟  
آرزو می‌کنم که نه تاج پادشاهی نصیب تو شود و نه انگشتی سلطنت.

نقد شرح: [که از آن نژادگان] پری‌ای چون تو (رودابه) با اهریمنی (مانند زال) پیوند گیرد.

معنای نقد شرح، در معنای شرح شاهنامه وجود دارد، البته اگر قرار باشد می‌توان نه فقط این، که چیزهای بیشتری را نیز در ردیه نادیده گرفت. در معنای شرح شاهنامه از جفت شدن پری با اهریمن، نه فقط پیوند ازدواج «که قرین و هم‌آل» شدن / همچون اهریمن گشتن، اهریمنانه شدن نیز افاده می‌شود.

۱۱۴/۴۸ سپاهی که از کوه تا کوه مرد

سپر در سپر ساخته سرخ و زرد  
(ص ۶۸۳ شرح)

شرح: سپاهی که سراسر مردانش دوشادوش یکدیگر [از درفش و ابزار و جامه جنگی] آرنگهای سرخ و زرد پدید آورده‌اند.

نقد شرح: لشکری که مردان آن، چنان بسیار بودند که در فاصله

دو کوه قرار می‌گرفتند. تنگاتنگ در کنار یکدیگر ایستاده، با رزم‌افزارهای خویش رنگ سرخ و زرد پدیدار کرده بودند. برای ترکیب «کوه تا کوه» می‌توان «انبوه» بسیار و فراوان را به کار برد. اما وقتی نویسنده ترکیب «کوه تا کوه» را ساده‌انگارانه گزارش می‌کند که «چنان بسیار بودند که در فاصله دو کوه قرار می‌گرفتند» سطح معنای بیت را تقلیل می‌دهد، به گونه‌ای که می‌توان پرسید اگر دو کوه در فاصله‌ای نزدیک به هم قرار داشتند - که مردان اندکی بین آن‌ها جاگیرد - چه؟

۱۱۷/۴۹ کنون کم جهان آفرین پرورید

به چشم خدایی به من بنگرید  
(ص ۷۰۲ شرح)  
شرح: اکنون که آفریدگار مرا پرورش داد، مرا موجودی خدایی بیندارید.

نقد شرح: اکنون که پروردگار مرا پرورد و با عین عنایت یزدانی مرا مورد توجه خود قرار داد...

در باره نقد شرح بگویم که تعبیر «عین عنایت یزدانی» رانه تنها به دلیل نادقیق بودن، که نیز به سبب بیرون بودن آن، از شرح حماسی و ورود آن به ادبیات عرفانی نادرست می‌دانم.

کل گفته‌های نویسنده و گزارش او را از بیت خطا می‌دانم. همچنین معنای شرح شاهنامه را نیز درست نمی‌دانم. در بخش بازنگری و استندراکات دفتر یکم شرح شاهنامه، ذیل این بیت آمده است: «اکنون که آفریدگار مرا پرورش داد و مرا شایسته سروری دید...» در توضیحات بیت آمده است در ترکیب فعلی «به چشم... دیدن / نگاه کردن / نگرستن» واژه‌ای که بعد از «چشم» می‌آید، بر مفعول فعل دلالت می‌کند و نه فاعل آن. توضیحات مفصلی در آن بخش آمده است که در اینجا مجالی برای طرح آن نیست (دفتر دوم، بازنگری دفتر یکم).

۱۲۱/۵۰ کمندی بینداخت از دست، شست

زمانه مرا بازگونه بست  
شرح: شصت سالگی کمندی افکنده و مرا وارونه بسته است (نیرو و توانم کاستن گرفته و دورانم سپری شده است).  
نقد شرح: روزگار از دست شصت سالگی کمندی انداخت و مرا وارونه بست.

هر دو معنا از جهتی، دقیق نیستند. در بخش بازنگری دفتر یکم، این بیت این گونه گزارش شده است: دست زمانه کمند شصت سالگی (کمندی شصت ساله: قیاس شود با کمند شصت بازو) را افکنده و مرا وارونه (رو به سوی خاک = مرگ) بسته است.

۱۲۲/۵۱ که جایی کجا مایه چندین بود

فرستادن زن چه آیین بود؟  
(ص ۷۲۱ شرح)

شرح: [با خود اندیشید] این چگونه روش و آیینی است؟ که زن را [به عنوان یک به جایی تا این اندازه پر قدر و منزلت بفرستند؟]  
نقد شرح: سام با خود گفت از جایی (سرزمینی) که این اندازه، خواسته و مال (توانایی) دارد، فرستادن زن به عنوان یک چه رسمی است؟ چرا زن را چونان پیغامبر، فرستاده‌اند؟

گزارشی که نویسنده در نقد شرح آورده و توضیحاتی که در اثبات ادعای خود داده است، هر دو نامربوط و نادرست است. نویسنده نقد، تصور می‌کند: سام از این شگفت‌زده شده که چرا در جایی که این اندازه، ثروت و خواسته وجود دارد، زن را به عنوان یک فرستاده‌اند. در این باره باید پرسید مگر در شاهنامه، در موقعیت دیگری که ثروت و خواسته این اندازه نباشد - اندک باشد - زن به

عنوان یک فرستاده شده است؟

اندیشناکی «سام»، از دیدن زنی پیام‌آور، به این علت است که در سطوح بالای روابط - روابط سطح بالای سیاسی از گونه‌ای که در این بخش از داستان شاهدیم - یعنی رساندن هدایا و پیام به سام نریمان - جهان پهلوان منوچهرشاه - عرف دیپلماتیک زن بودن یک را اقتضا نمی‌کند و زن بودن یک خرق عادت روابط در این سطح است.

۱۲۴/۵۲ برسید مر زال را موبدی

از این تیزهش راه بین بخردی  
(ص ۷۵۴ شرح)

شرح: موبدی - راه‌شناس و بخرد - از زال تیزهوش پرسید: نویسنده نقد (گزارشی از بیت ارائه نکرده است) کل مصراع دوم را در وصف «موبد» دانسته است. و «از این» را به دلیل آنکه در شاهنامه در معنای «بسیاری» کارکردی سبکی دارد، بدین معنا پنداشته است. از نظر نگارنده، در بیت، «لف و نشر مرتب» وجود دارد، «تیزهش» به زال و «راه بین بخردی» به موبدی برمی‌گردد.

۱۲۶/۵۳ و گر از ورزیم و پیمان شویم

پدید آید آنکه که بی جان شویم  
(ص ۷۶۵ شرح)  
شرح: هر چند هم طمع بورزیم و از فرط حرص و آز، دردمند شویم [در هر حال] از زمان مرگ فراخواهد رسید.

نقد شرح: و اگر در این جهان حرص و طمع به کار ببریم و [از راه راست و فرمان خدا] بیچیم، پس از مرگ (در آن سر) نتیجه (بد) آن پدیدار خواهد شد.

همان گونه که در توضیحات نویسنده نقد، می‌بینیم او کوشیده بیت مورد بحث را بر مبنای الگوی بیت پیشین گزارش کند، که به باور من، این کوشش بی‌حاصل و بی‌جاست، چون الگوی محتوایی و کلامی این دو بیت یکسان نیست و بیت مورد بحث با دو بیت بعدی‌اش، بیهودگی از ورزی را در شرایطی که مرگ محتمل است، مطرح می‌کند. بیت می‌گوید: هر چقدر هم که انسان طمع بورزد و در این راه جوش و حرص بخورد، سرانجام مرگ می‌آید و همه بساط چیده از را برمی‌چیند.

در ابیات دنباله همین بحث آمده است:

گرایوان ما سر به کیوان براست

از آن بهره مایکی چادر است  
چو پوشند بر روی ما خون و خاک

همه جای بیم است و تیمار و باک  
(ص ۷۶۶ شرح)

۱۲۸/۵۴ چنان شد که مرد اندر آمد به مرد

برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد  
(ص ۷۷۳ شرح)

شرح: وضعیتی پیش آمد که مردان جنگی در هم آمیختند (صحفه نبرد نامنظم و آشفته شد) زال اسپش را با شتاب راند و گرد و خاک به هوا برخاست.

نقد شرح: چون در موقعیتی قرار گرفتند که با هم رودرو شدند (به هم رسیدند) زال اسپ را به حرکت درآورد و غبار به پا کرد (به شتاب حمله کرد).

نویسنده نقد، «چنان شد» را «چون در موقعیتی قرار گرفتند» گزارش کرده، که بر ساخته است و بیت این را نمی‌گوید. «مرد اندر آمد، مرد» را «با هم روبه رو شدند (به هم رسیدند)» معنا کرده است که باز هم به طور دقیق بیت این را نمی‌گوید. دیگر آنکه، در ابتدای گزارش نویسنده نقد از بیت آمده است: «چون»، «این» «چون» باید بین

دو مصراع بیت ایجاد رابطه‌ای علت و معلولی کند که گزارش نویسنده فاقد چنین ارتباطی است. مگر آنکه بر مبنای گزارش نویسنده، این گونه فرض کنیم که زال به این سبب اسبش را به حرکت درآورد که موقعیتی ایجاد شده بود که با هم رودرو شدند. چه کسانی؟ افزون بر آنکه «چون» در بیت وجود ندارد، نویسنده با آوردن آن، نتوانسته برایش کارکردی قائل شود.

در پایان گزارش نویسنده از بیت در پراگماتیک آمده است: (به شتاب حمله کرد)، به عبارت دیگر نویسنده نقد، معنای مصرع دوم: «زال اسب را به حرکت درآورد و غبار به پا کرد» را به معنای «به شتاب حمله کرد» گرفته است که کاملاً نادرست است زیرا در بیت بعد، ادامه کنش «زال» را به وضوح می‌خوانیم و می‌بینیم که او به شتاب حمله نمی‌کند، بلکه با تأمل به میدان نگاه می‌کند:

نگه کرد تا کیست زیشان سوار

عنان پیچ و گردن کش و نام‌دار

(ص ۷۷۳ شرح)

۱۲۹/۵۵ همه آرزوها سپردم بدوی

بسی روز فرخ شمردم بدوی

(ص ۷۷۷ شرح)

شرح: همه امیدم را به او بستم و روزهای خجسته بسیاری برای او پیش بینی کردم. نویسنده نقد (گزارش کاملی از بیت نداده است) «آرزو سپردن به کسی» را به معنی «برآوردن خواست و آرزو» معنا کرده و شرح شاهنامه آن را «امیدستن به کسی، نیز انواع آرزوهای نیک برای کسی کردن» گزارش کرده است.

نویسنده در اثبات بحثش، آیات پیش را مثال می‌آورد: رسید و بدانستم از کام او / همان خواهش و رای و آرام او، برآمد هر آنچه آن تو را کام بود/ همان زال راری و آرام بود.

دقیقاً بر مبنای همین دو بیت پیش که «منوچهر» به «سام» می‌گوید: آرزو و خواست تو و او (زال) را برآورده کردم؛ معتقدم که بیت مورد بحث، دیگر تکرار همان محتوا و مضمون نیست. بلکه منوچهر (در این دو بیت مورد مثال و بیت مورد بحث) به سام می‌گوید: آرزو و خواست او را برآورده کردم (بیت پیش) و همه امیدم را به او (به پهلوانی او و آینده او با توجه به نتیجه تفحص اخترشناسان) بسته‌ام و روزهای فرخنده بسیاری برایش پیش بینی می‌کنم.

۱۳۰/۵۶ من اینک چو دستان بر من رسد

گذاریم هر دو چنان چون سزد

(ص ۷۷۸ شرح)

شرح: [و نیز گفت] به محض اینکه دستان نزد من برسد، آن گونه که سزاوار است، رفتار می‌کنیم.

نقد شرح: به شایستگی [به سوی شما] ره می‌سپاریم.

«گذاشتن» در معنای «رفتار کردن، عمل کردن» همان گونه که در شرح شاهنامه آمده است، ناظر است بر مجموعه «رفتار و اعمال آیینی» که به عنوان «مقدمه ازدواج» از سوی مرد و خویشانش صورت می‌گیرد، که یکی از آنها رفتن به کابل است. معنای نویسنده نقد، با آنکه به گونه‌ای محدود تنها رفتن به کابلستان را در برمی‌گیرد، نادرست نیست. ولی به سبب جامعیت معنای شرح، آن را مرجح می‌شمارم.

۳) مواردی از متن نقد شرح شاهنامه که به حوزه ریشه‌شناسی مربوط است:

۷۵۷ در بخش توضیحات واژگان، عبارات تصویری - کنایی، استعاری و... شرح شاهنامه، در ذیل بیت یکم آمده است: «خداوند

خرد: تفسیر فارسی نام اهورا مزدا است، اهورا (خداوند + سرور) + مزدا، به معنای خداوند و سرور خرد. نویسنده نقد، به استناد برخی منابع این نکته را نادرست شمرده و نوشته است: «خداوند خرد» شاهنامه یعنی «پروردگاری که آفریننده عقل و دانایی» است. پیش از ورود به بحث اصلی، این نکته را بگویم که معنای «خداوند خرد»، در شاهنامه، در ذیل معروف‌ترین بیت آن: (به نام خداوند جان و خرد...) این گونه گزارش شده است: [آغاز سخن] به نام آفریدگار جان و خرد (ص ۲ شرح). بنابراین بحث «خداوند خرد» در بخش توضیحات واژگان - نه به خود آن ترکیب در شاهنامه - که به پیشینه این مفهوم از نظر زبان‌شناسی تاریخی می‌پردازد. گرچه، همان طور که دیده شد - البته نویسنده نقد ندید گرفته است - در شرح شاهنامه، «خداوند خرد» به معنای «آفریدگار خرد» آمده است.

نویسنده نقد، با بررسی منابع در دسترس خود، اطلاعاتش را مطلق دانسته است.

پس لازم است او را رجوع دهم به مقاله «اهورا مزدا، سرور خرد؟» نوشته

اف.بی.جی. کوپیر (F.B.J. Kuiper, AHURA MAZDA/LORD WISDOM, Indo-Iranian Journal (1976)25-42)

کوپیر، با طرح پرسش خود در عنوان مقاله، پس از اشاره به نوشته‌های آن دسته از زبان‌شناسان ایرانی باستان که واژه «مزدا» را به «خردمند» (wise) و نه «دانا» (Omniscient) - ترجمه کرده‌اند، با آراء گروه دیگر که آن واژه را «نام انتزاعی» (abstract name) یعنی «خرد» دانسته‌اند، همراهی کرده و طی یک سلسله تحلیل زبان‌شناختی (آواشناسی و معناشناسی) و دین‌شناختی (هند و ایرانی) ثابت کرده است که «مزدا» (-mazdah) معنای «خرد» دارد و نه «خردمند». مری بویس نیز در مقاله‌ای به معناشناسی نام اسورهای هندو ایرانی یعنی «اسورمزداها»، «اسورمیترا» و «اسور ورونه» پرداخته و هر سه را «نامهای انتزاعی» (به ترتیب سرور خرد، سرور قرارداد، سرور سخن راست دانسته است (Mary Boyce, 'ON MITRA, LORD OF FIRE', Acta Iranica (4) 69-76).

۳۹/۵۸ پیشنهادهایی در مورد ریشه‌شناسی واژه «مرداس» داده شده است. اما نکته‌ای که در ریشه‌شناسی یاد شده از «مرداس» وجود دارد این است که مصدر «آسیدن» (از ریشه فرضی ایرانی باستان (Ardra)-ar «آرد کردن»، اوستا asa «آرد، غله»، پهلوی ساسانی ardan «آرد کردن»، آس = آرد (S=rd)، در ترکیب آسیاب، خراس، پای آس، بادآس) به معنی «خرد کردن، آرد کردن» است و نه به معنی «خوردن». حتی اگر توسعاً معنای «خوردن» (جویدن، خرد کردن غذا در دهان) از «آسیدن» مستفاد شود، اطلاق آن واژه اهورایی به موجود اهریمنی (=ضحاک) خلاف اصل بخش‌بندی واژه‌های ایرانی باستان به اهورایی و اهریمنی است. صفتی که در واژگان زردشتی متون ساسانی در مورد خوردن آردها به کار رفته «مرداویار» mardobar است؛ فعل «آوباردن، آوبارش» = خوردن یا بلعیدن اهریمنی است.

۳۷/۵۹ درباره تصحیفی که در واژه «کاتوزیان» صورت گرفته و اصل احتمالی آن با توجه به مقاله نوایی اسم جمع به «آن» از «آسرون» asron (پهلوی) / آتروان - aravan (اوستایی) آورده شده است. نویسنده به نوشته شادروان تفضلی اشاره کرده و با استناد بدان اصل واژه را «آتورنیان» [در متن نقد به خطا «آتورنیان» - تقدم «ی» به «ن» - یاد شده یا چاپ شده] دانسته است. تفضلی سیر تصحیف واژه را از «آتوربان»، «آتوربان» یا «آموزیان» پی گرفته و آن را صورت اصیل دانسته است. در حالی که در تحلیل ریشه‌شناختی شرح شاهنامه، سیر تصحیف واژه را از همان ریشه اوستایی aravan گرفته است. پس با ارائه تحلیل شادروان تفضلی، تحلیل‌های ریشه‌شناختی علمی دیگر، رد نمی‌شود.

۱۱۸/۶۰ درباره خوانش بیت از گونه «زبان تو بر راستی بر گواست» به گونه «زبان تو بر راستی، برگواست» و استناد به شادروان تفضلی به

شود تیره گیتی بدو روشن  
(ص ۳۵ شرح)

در شرح شاهنامه، برخلاف اغلب خوانشهایی که از این بیت صورت گرفته است، «گردش» به فتح «گ» خوانده شده است. نویسنده نقد آن را گردش می خواند و درباره خوانش شرح شاهنامه نوشته است: «گردش» (گردش) به معنی گرد و اطراف او (= زمین) درست تر می نماید چرا که گردش بیمودن: چرخیدن، مصدر غریب و نادرستی است. در این باره باید بگویم، «گردش بیمودن» برداشت غریب ایشان است از شرح شاهنامه (گرچه ممکن است جای ویرگول که باید پس از گردش قرار می گرفت، نویسنده را به این برداشت غریب رهنمون بوده است).

در مصرع نخست، «سی روز گردش»، «گردش سی روزه» معنا شده است و «بیمودن» هم به معنای «طی کردن، در نوردیدن». ۱۶/۶۵ در این بیت نویسنده نقد، «چو» را به معنی «تقریب و تخمین بیش از عدد» گرفته است. در شرح شاهنامه «چو» به معنی «زمانی که» به کار رفته است. ایشان علت این معناگرای را (۱) ظرافت هنرمندانه داشتن چنین استعمالی مطرح می کنند که این به ذوق ایشان مربوط است نه به نقد متن شرح (۲) به علت روایتیهای گوناگونی که درباره شمار فرقه ها (۷۲ یا ۷۳ گروه) وجود دارد. درباره دلیل دوم ایشان، باید بگویم، متن اساس شارح برای شرح شاهنامه، خود شاهنامه است نه روایات مربوط به فرق اسلامی. شاهنامه می گوید: «هفتاد»، در حدیث نبوی «سبعین» و در ترجمه «عبدالوهاب عزام» از دیباچه شاهنامه «سبعون» آمده است.

۱۷/۶۶ «عروس» در معنای «نوع خاص و ممتاز کشتی»، برخلاف گفته نویسنده نقد، با همین ضبط چاپ مسکو قابل طرح و پذیرفتنی نمی نماید، بلکه گونه ای که در چهارم مقاله آمده و دکتر شفیع کدکنی، در تعلیقات اسرارالتوحید، در ذیل «عروس» (با معنایی که ذکر شد) آورده اند (جلد دوم، ص ۵۹۴-۵۹۵)؛ آن معنا را برای «عروس» برمی تابد:

میانه یکی خوب کشتی عروس

بر آراسته همچو چشم خروس  
۱۹/۶۷ «خدای نامه» به عنوان یکی از معانی «نامورنامه شهریار»، در کنار «شاهنامه» ارائه شده است و همین نشان می دهد که معنای لغوی و سپس استعاری آن مدنظر بوده است نه معنای تاریخی اش که خدای نامه پهلوی باشد. در توضیحات شرح شاهنامه، بحثی از خدای نامه پهلوی در میان نبوده است که نویسنده می نویسد: «خدای نامه پهلوی برای آن هیچ محمل و توجیهی ندارد». همچنین در این باره نگاه کنید به بیت ۱۵۸ دیباچه، صفحه ۵۷ شرح شاهنامه.

این مورد هم مانند اغلب موارد طرح شده، موجبی ندارد جز آنکه موردی به موارد مطروحه بیفزاید و خوان رده را رنگین کند.

۲۱/۶۸ «یاقوت زرین» در شرح شاهنامه، در معنای استعاری، به کار نرفته اما در بخش توضیح واژگان آمده است. برای اینکه نشان دهد، بیت امکان گزارش دیگری را نیز دارد. با این نظر نویسنده نقد که «یاقوت زرد» کاربرد استعاری ندارد و نباید آن را استعاره از «پرتو آفتاب» دانست، موافق نیستم. بنابراین بیت را با این استعاره در نقد نقد شرح، برای آنکه امکان پذیر بودنش، مشخص شود گزارش می کنم؛ از پرتو آن شمع، گیتی که سراسر تاریک بود مانند پرتو آفتاب درخشش گرفت (نک: ص ۶۵ شرح شاهنامه).

۲۶/۶۹ در شرح شاهنامه، در توضیح «برج» آمده است: «در تعبیر پیشینیان به مجرد حلول آفتاب از برجی به برج دیگر، فصل نیز به

عنوان ضمانت این خوانش، گفتنی می دانم که دکتر تفضلی، در بحثی که در این باره داشتند، نه تنها خوانشهای دیگر را رد نکرده اند، بلکه ترکیب «برگوا» را گونه ای از گوا و گواه دانسته اند: «برگوا که گونه ای از گوا و گواه است، ساختمانمانی همانند بی گناه، ابربی گناه، بر بی گناه و بر بی گناه دارد.» (کلک ۲۳، ص ۲۵). همچنین آورده اند: «در متون نظم و نثر قدیم فارسی، آوردن دو حرف اضافه، یکی مقدم و یکی مؤخر کاملاً رایج بوده است مانند به... در، به... اندر، بر... بر و غیره». دکتر تفضلی به وضوح، بحثش را درباره ترکیب «برگوا» و ضرورت این خوانش به مورد ذیل محدود کرده و آن را به کل شاهنامه عمومیت نمی دهد. ایشان در ادامه جمله یاد شده و در مورد بیتی از داستان سیاوش (گر او را ببخشند ز مهرش سزاست / که بر مهر او چهر او بر گواست) که انگیزه طرح بحث اوست، نوشته است: «اما در مصراع مورد بحث [مصراع دوم بیت بالا] بر دوم نمی تواند حرف اضافه مؤخر باشد، زیرا در اینصورت باید بر مهر او بر می داشتیم. بنابراین به ناچار باید صورت برگوا را که شادروان مینوی «بعید» حدس زده است، بپذیریم.» (همان). بنابراین دیدیم که «بر راستی بر»، همان شکل رایج است و نیازی به خواندن «برگوا» و توضیحات اضافه درباره آن و فاضل نمایی وجود ندارد، شکل طبیعی و متعارف آن درست، به جا و غیر قابل انکار است.

۴) مواردی که در متن نقد، نکته ای اساطیری را پیش می کشد: ۲۷/۶۱ نظر نویسنده نقد، در رد نکته ای که نگارنده به نقل از دکتر سرکاراتی، در مورد «پری» و شرزدایی از او در فرهنگ ایرانی اسلامی - به گواهی آثار ادبی - یاد کرده ام مستدل و استوار نیست. شاهدهی که او در تأیید نظر خود ارائه می کند از خود شاهنامه است. جهان ارزش گذاری شاهنامه، از فضای باورهای پیش از اسلامی کاملاً جدا نیست و از آن تأثیر گرفته است.

۴۲/۶۲ شنودند کان جایکی مهتر است

پیر از هول شاه اژدها پیکر است  
(ص ۱۸۸ شرح)  
نویسنده معتقد است: «در گزارش «اژدها پیکر» نباید معنای «اژدها شکل» را نیز با توجه به ماردوشی ضحاک نادیده گرفت... در تحلیل اساطیری، «اژدها پیکر» ناظر بر سرشت اصلی ضحاک «اساطیر هند و ایرانی است».

برخلاف نویسنده، معتقدم در گزارش این بیت باید معنای «اژدها شکل» را که اشاره دارد به «ماردوشی ضحاک» نادیده گرفت، چرا که گزارش بیت، بنا بر سیستم شرح شاهنامه، از بخش توضیحات اساطیری جداست. شرح شاهنامه، در گزارش به روایت و متن وفادار است. در این بخش از داستان جمشید، مردم ایران که فاعل «شنودند» در این بیت - هستند، فقط می دانند شاهی مقتدر در آن سرزمین وجود دارد و از ماردوشی ضحاک اطلاعی ندارند. مردم ایران در اخباری که از «سرزمین سواران نیزه گذار» می شنوند، تصویر ماردوشی ضحاک را ندارند. پس نوع گزارش از بیت، باید ناظر بر همین اصل روایی باشد. (۵) مواردی که بحث معناشناسی به واژه، اصطلاح، عبارت کنایی - استعاری محدود است:

۸/۶۳ «روشن چراغ» در شرح شاهنامه، استعاره از «خورشید» معنا شده است. نویسنده نقد آن را در معنای حقیقی اش گرفته است. از نظر نگارنده برداشت معنای واقعی چراغ روشن، به عنوان مشبه به - به تعبیر نویسنده نقد - برای این همه آفریدگاری دریا و کوه و دشت و راغ ضعیف است. نمونه ای که نویسنده، برای اثبات نکته اش آورده است، به این بیت که با گونه ای شکوه میتولوژیک آفرینش عالم را روایت می کند، از تباطی ندارد.

فصل دیگر تغییر می‌یابد.»

این بخش نیازمند توضیحی است که مانع از درک نادرست شود و آن اینکه «مقصود از برج، در اینجا برجهای چهارگانه منقلب است: بروج ربیعیه، صیفیه، خریفیه و شتویه.»  
۲۹۷۰ «دل» در معنای «خرد» در شاهنامه، در محور همنشینی با هوش و دانش کاربرد داشته است:  
کجا شد دل و هوش و آیین تو

توانایی و اختر و دین تو  
نیز در ترکیبهای بیدار دل و دانا دل و... کاربرد داشته است. که برای پرهیز از اطاله کلام، بدان نمی‌پردازم.  
۳۰۷۱ «خوار» در بیت مورد بحث «قید فعل» است و به معنی «به آسودگی، به آسانی و به چالاکي» - که در شرح شاهنامه آمده - کاربرد دارد. و معنای «به پستی و ذلت و تحقیر» برای «خوار» در این بیت درست نیست.  
۳۶۷۲ «ش» را در «بستش» و «آمدش» (ص ۱۵۲، بیت ۳۹) «ش»

که بیت بعدی مورد مثال در مقاله: «از پروازش آورد آن گه فرود / چکان خون‌وشی شد از او آب رود» با بیت مورد بحث، شباهت ساختاری و معنایی دارد، نویسنده «پرواز» را در آن به معنای «پریدن» گرفته است. بدین ترتیب، علی‌رغم آن مقاله مفصل، و تا تحقق پژوهشی دیگر در این زمینه، در ادامه تحقیق دکتر دبیرسیاقی، «پرواز» را در معنای معهود آن، برای این بیت به کار می‌برم.

۹۲/۷۴ تیره زنان پیش بردند پیل

بر آمد یکی گرد مانند نیل  
(ص ۵۳۸ شرح)  
در بخش توضیحات شرح شاهنامه، «نیل» در هر دو معنی «ماده آبی رنگی که از درختچه نیل به دست می‌آید» و نیز «رود نیل» معنا شده است و معنای مجازی آن در ساخت تصویری بیت گزارش شده است. نویسنده نقد، درباره این توضیح شرح که «رود نیل در شاهنامه مجازاً سیاه نیز معنی می‌دهد»، نوشته است: «در شاهنامه رود نیل» به صورت استعاره و تشبیه مبالغه‌آمیز برای «گرد و غبار» به کار رفته است اما به نظر می‌رسد که وجه شبه آن، درازی و گستردگی رودخانه بزرگ نیل باشد.» در این باره این نکته را گفتنی می‌دانم که وجه شبه تصویرسازی با «رود نیل» بسته به بیت، متفاوت است. می‌تواند «عمق و ژرفا» وجه شبه باشد نیز می‌تواند «درازی و گستردگی» وجه شبه قرار گیرد و اما در مورد به کارگیری «رود نیل» به عنوان مشبه به گرد و غبار، که نویسنده وجه شبه را درازی و گستردگی رودخانه نیل می‌داند، باید بگویم «لاژورد» هم مانند «نیل» رود نیل «مشبه به گرد و غبار» بوده است، آیا باید وجه شبه «لاژورد» را هم گستردگی و درازی آن بگیریم؟

۹۲/۹۰ در این بیت - صرف نظر از تشکیک در اصالت آن - گبر به معنای مجوس، زردشتی و در ریشه خود یعنی کافر، به کار رفته است. این معنا با عملکرد سام، در ازای فرزندش زال، بی‌ارتباط نیست. از آنجا که شاهنامه فردوسی در دوران اسلامی ایران سروده شده است، بعید نیست که راوی دانای کل شاهنامه، با تطور معنایی «گبر: مجوس، کافر، بددین» در بعد از اسلام، آن را در این بیت به کار برده باشد. ضمناً اگر به گفته نویسنده: «گبر، در معنای «مجوس» در سراسر شاهنامه به کار نرفته است» آیا «مرد گبر = دلیر» در سراسر شاهنامه به کار رفته است که آن را اساساً مطرح می‌کند؟

۹۷/۷۵ «داوری ساختن»، در بخش توضیحات واژگان، عبارات ... بیت مورد بحث آمده است: «چاره ساختن، تدبیر کردن، تصمیم گرفتن، قضاوت کردن. این فعل مرکب را در این بیت به معنای نزاع و جنگ و جدال به کار کردن نیز دانسته‌اند که آن را درست نمی‌دانم.» (ص ۵۵۶ شرح). نویسنده نقد «در این باره نوشته است: «معنای گزارنده گرامی برای این ترکیب، درست و پذیرفته است اما برخلاف آنچه نوشته‌اند، نمی‌توان مفهوم «نزاع و جدال» را برای آن، به قطع نادرست دانست.»

همان گونه که از متن شرح خواندیم، در شرح «به قطع» چیزی را رد نکرده‌ام، همچنان که نکته‌ام دیگران «نمی‌توانند» آن مفهوم را درست بدانند. در شرح به صراحت آورده‌ام، «درست نمی‌دانم.»  
۱۲۰/۷۶ پیش از توضیح «بوم» در شرح شاهنامه، سهواً عبارت موجود در پراخت از قلم افتاده است: (در این بیت منظور از بوم) خاور و سرزمینهای مشرق و...  
(۶) موارد پراکنده:

۳۷۷ در شرح شاهنامه، در ذیل بیت ۱۲، «کار» به معنی «فایده، سود، بهره» به کار رفته است. در انتهای گزارش واژه، خواننده را به



فاعلی و نیز زائد می‌دانم. بدان معنا که نویسنده برداشت کرده است: «نباید آن را کلمه زایدی دانست.» آن را کلمه زایدی نشمرده‌ام بلکه «ش» فاعلی، برای تأکید و احتمالاً بازمانده از گویش خاصی است و نقشی از لحاظ معنایی ندارد و زائد است.  
۹۱/۸۳ ز پروازش آورد نزد پدر

رسیده به زیر برش موی سر  
(ص ۵۳۳ شرح)  
نویسنده، پرواز را بنا بر مقاله‌ای از دکتر دبیرسیاقی «آشیانه مرغ شکاری در جای بلند» می‌داند (شاهنامه‌شناسی، ص ۱۵۲-۱۶۴). در شرح شاهنامه، بدان علت به این معنا از «پرواز» استناد نشد که در آن مقاله، پس از بحثهای مفصل درباره پرواز، پرواز، پتواز و... در پایان از شش مورد مثالی شاهنامه که واژه «پرواز» در آنها به کار رفته است، در پنج مورد، معنای «پریدن، بال گشودن و...» را تأیید می‌کند و تنها در یک مورد - بیت مورد بحث - بی‌آنکه دلیلی ارائه شود، معنای «نشیمگاه و جای مرغان شکاری...» را بدان اطلاق می‌کند. در حالی





کرده است.

در مقدمه، به جای همه موارد یاد شده که خواننده می‌خواهد بداند و نقد از او انتظار دارد، به بیان مطالبی مطمئن دربارهٔ بانو بودن، جوان سال بودن و... می‌پردازد. از آغاز مقدمه، نویسنده با خواننده قرار نقد حرفه‌ای نمی‌گذارد و مطالبی را مطرح می‌کند که در نقد جان ندارد. به عنوان معترضه در میان آغازین جمله‌های مقدمه می‌نویسد: «و پیش و پس از چاپ و پخش، تبلیغات گسترده‌ای نیز برای معرفی آن صورت گرفت.»

از نظر من این عبارت معترضه، در سطر دهم آغاز مقدمه نوشته، نخستین شناسه ردیه بودن متن است، چرا که اشاره به این نکته وقتی نیاز است - آن هم نه از سوی ناقد متن - که فرد بخواد گسترهٔ پخش اثر و معرفی آن را علیرغم ارزش محتوایی‌اش توجیه کند. این عبارت معترضه در آغاز متن نوشته آیدنلو، اعتراضی از گونهٔ ردیه‌نویسی را نسبت به اثر می‌رساند. به گونه‌ای که به نظر می‌رسد، نویسنده نسبت به تبلیغات اثر آن مشکلی حرفه‌ای دارد که در متنی موسوم به نقد مطرح می‌کند. با این دو سطر نشان می‌دهد که نقش ارتباط جمعی در ایجاد آشنایی عرصهٔ عمومی جامعه با اثر فرهنگی را تنها جریان شهرت‌سازی اثر می‌پندارد.

در مقدمه، در ذکر تفاوت این شرح آمده است: «اما تفاوت قابل عنایتی که شرح نوآیین نشر هیرمند با گزارشهای دیگر و حتی به جرئت، مجموعه پژوهشهای شاهنامه‌شناسی منتشر شده تا این زمان دارد، این است که این بار بانویی دانشور، علاقه‌مند و جوان سال برای کاری وسیع و در عین حال دریابست و سودمند در شاهنامه، دامن همت بر میان زده‌اند.»

نویسنده تفاوت قابل عنایت این شرح را در این می‌داند که این بار بانویی دانشور، علاقه‌مند و جوان سال (در پانوشت شماره ۳، سال تولد شارح را از فهرست نویسی پیش از چاپ کتاب یادآور می‌شود تا گفته علمی‌اش چیزی از سندیت کم نداشته باشد!) بدان اقدام کرده است. گویا دقیقاً همین شرح را با همین ویژگیها، مردی غیردانشور / دانشور، غیرعلاقه‌مند / علاقه‌مند و... یازنی غیردانشور، غیرعلاقه‌مند و سالخورده صورت داده بود.

بدین ترتیب، در مقدمهٔ متنی موسوم به نقد، نویسنده نخستین وجه تفاوت «قابل عنایت» این شرح را، نه مختصه‌ای در درون شرح که جنسیت شارح آن می‌شمارد؛ که همه این موارد بیرون از چهارچوبهای نقد علمی، حرفه‌ای و تخصصی، آن هم بر شرح متون کلاسیک است. مقدمه نقد، نیازی به طرح ویژگی شخصی مؤلف ندارد همان طور که از ستایش و تحسین مؤلف بی‌نیاز است مگر آنکه تحسین پوشش و ستیری برای ردیه باشد.

نویسنده در مجال ناب مقدمهٔ نقد که جای تبیین‌گونهٔ نقد اتخاذ شده است، از بحث مربوط به جنسیت شارح، با طرح

جمله‌ای از نگارنده در مصاحبه‌ای با کتاب هفته، تکلیف نقد و بررسی جنسیت در شاهنامه را یکسره می‌کند. شاهنامه را از زن‌ستیزی میرا کرده و به دستاویزی یک جمله و اینکه زنی به شاهنامه پرداخته است، خیال خودش و سایرین را از دیگر برداشتها خلاص می‌کند. این طرز برخورد، ناقدانه نیست، احساساتی است و در صدد حفظ و پاس‌داشت تصویر بت ذهنی (در این مورد شاهنامه) است. نویسنده، ساده‌انگارانه می‌کوشد، در چند سطر، تکلیف موضوعی تحلیلی و پردامنه را تعیین کند تا همگی نفسی راحت بکشیم که فردوسی عزیز ما از مظان اتهامی مد روز - زن‌ستیزی - مبرا است.

نویسنده در مقدمه، بسیار مطلق‌گرا و غیر علمی به قضیه جنسیت در شاهنامه می‌نگرد و می‌انگارد که شاهنامه یا باید متنی زن‌ستیز باشد یا نباشد و بیرون از این دو، نگرش و معرفت تحلیلی و فلسفی دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد.

صرف نظر از موضع نویسنده، نکته مهم اینجاست که جای طرح این مباحث در مقدمهٔ نقد نیست. جای این‌گونه مباحث در مقالات مستقل است و مقدمهٔ نقد به معرفت‌شناسی متن، حوزهٔ نقد و ساختار اثر مورد نقد می‌پردازد.

در پایان بخش مقدمه، می‌بینیم نویسنده برای تکمیل گریز از مرکزهایش، ۲ سطر از برگه پیش فروش چاپ ناشر کتاب را هم می‌آورد: «چنین مباد که کثرت کارهای گزارندگان و درنگ کاری ناشران - به هر دلیل - نشر کامل دفترهای شرح سراسر شاهنامه را همچون خود اثر به سی سال زمان نیازمند کند، البته در پشت برگ پیش‌فروش (مشترک خرید) شرح شاهنامه که از سوی انتشارات هیرمند به خریداران کتاب داده می‌شود، نوشته شده است:...»

تا آنجا که به نگارنده مربوط است، درباره آرزوی نویسنده مبنی بر اینکه درنگ کاری شارح، زمان شرح را به درازای ۳۰ سال سرایش شاهنامه نرساند، باید بگویم: فردوسی از آن رو در ۳۰ سال شاهنامه را سرود که انگیزش او برای تدوین و تنظیم هنری داستانهای باستان، دریافت چک نبود و چون چکی پیشاپیش به مثابه انگیزشی برای آغاز کارش دریافت نکرد و در ازای چک، صفحه سیاه نکرد، اثری ناب و هنری و اصیل و در بردارنده خصلتهای شاهکارهای ادبی جهان آفرید. من نیز با آنکه ۱۱ به توان بی‌نهایت از او فروترم، در انگیزش شرح متن تابع اویم. به دلیل دغدغهٔ شخصی و حساسیت حرفه‌ای شرح شاهنامه را آغاز کرده‌ام. آنچه ناشر در برگهٔ پیش‌فروش نوشته است، ناظر بر رابطه ناشر و خریدار است. اما من شارح و شمای ناقد فقط با خواننده سروکار داریم نه با خریدار. پس برگه پیش‌فروش ناشر نه به حیطة کار مؤلف مربوط است و نه ناقد اما به حیطة کار ردیه‌نویس صدا البته ارتباط دارد.